

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

مهر ماه ۱۳۹۰ اکتبر ۲۰۱۱

شماره ۶۳

toufan@toufan.org www.toufan.org

اصلاح یا تدفین قانون کار؟ ص. ۲



"عظوفت اسلامی" و اعدام نوجوان ۱۷ ساله ایرانی ص ۳



"انقلاب فرهنگی اسلامی": سرکوب آزادی و علم و خرد ص. ۵



فلسطین را به رسمیت بشناسید - اسرائیل را تحریم کنید! ص ۹



اشغال نوبتی کشورها (قسمت آخر) ص. ۱۰

ده سال از عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر گذشت ص. ۱۴

اعلامیه اتحاد چپ ایرانیان در اعتراض به سفر احمدی نژاد ص. ۱۴

دستچینی از گفتگوها در فیسبوک توفان ص. ۱۶

یاد رفقا احمد دالری و ذولفقار عمرانی تبار گرامی باد ص. ۲۱

اتکاء به نیروی خود ص. ۲۳

اصلاح یا تدفین قانون کار؟

در طی چند هفته گذشته اعتراضات گسترده‌ای از جمله توسط هزاران کارگر شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه به اصلاحیه قانون کار انجام گرفت و اعلام گردید: "تغییرات ایجاد شده پیشنهادی در جهت از بین بردن امنیت شغلی کارگران و نابودی تمامی حمایت‌های قانونی از کارگران است و به اصلی ترین خواست کارگران که حق آزادی تشکل‌های مستقل کارگری و به رسمیت شناختن آن است توجهی نشده است".

حمید حاجی عبدالوهاب معاون توسعه اشتغال و کارآفرینی وزارت کار (یا در واقع توسعه بیکاری - توفان) در پاسخ به این سؤال خبرگزاری مهر که رویکرد کلی اصلاحات چگونه است؟ می گوید: "ایجاد سرمایه گذاری، پایداری آن، آسان شدن سرمایه گذاری، کاهش هزینه‌های سرمایه گذاری، کاهش قیمت تمام شده کالاها و خدمات از موضوعاتی است که سعی شده در اصلاح قانون کار مورد توجه واقع شود".

ترجمه اظهارات حاجی عبدالوهاب به زبان آدمیزاد می شود: "تضمین سود حداکثر برای سرمایه‌دار از طریق باز گذاشتن دست آنها با قراردادهای موقت و سفید امضاء هم برای استثمار شدیدتر و هم برای اخراج راحت تر کارگران."

اکبر قربانی عضو هیئت مدیره شوراهای اسلامی کار در مصاحبه با ایلنا می گوید: "مدعیان اصلاح قانون کار چرا راجع به قراردادهای موقت کار هیچ موضوعی را در اصلاحیه نیاورده‌اند؟ آنها هدفشان کاهش و حذف موارد حمایتی از کارگران بوده است. اگر آقایان راست می گویند چرا جلوی واردات را نمی گیرند؟ فقط مانده کارگر چینی وارد کشور کنند. اگر اصلاحات این قانون کار اجرائی شود نسل آینده همه ما را نفرین خواهد کرد".

واقعیت این است که یکی از عرصه‌های عریان مبارزه طبقاتی در هر کشور و نشاندنده وضعیت طبقات متخاصم و چگونگی توازن قوا در کشور مفروض انعکاس خود را در قوانین و مقررات کار نشان می دهد. طبقه کارگر ایران طی مبارزات خونین و قهرمانانه خود طی یکصد ساله اخیر توانست بخشی از حقوق پایمال شده خود را در قالب قوانین و مقررات کار به کارفرمایان تحمیل کند.

محدودیت ساعات کار روزانه و هفتگی، تأمین اجتماعی و بیمه، منع کار کودکان، برقراری ضوابط ویژه برای کار و مرخصی زنان باردار، تعیین حداقل دستمزد، الزام کارفرمایان به رعایت مقررات حفاظت و ایمنی فردی و جمعی و بهداشت در محیط کار، حق تشکل صنفی و سندیکائی و قراردادهای جمعی، طرح طبقه بندی اجتماعی، بازنشستگی، مشخص بودن دوره پرداخت و محل پرداخت مزد و ... امتیازات اهدائی سرمایه‌داران و کارفرمایان به کارگران نبوده، بلکه بخشی از حقوق زحمتکشان است که از حلقوم آنها بیرون کشیده شد.

بعد از انقلاب، اولین پیش نویس قانون کار اسلامی در سال ۱۳۵۹ توسط احمد توکلی وزیر کار مرتجع و ضد کارگر منطبق با باب اجازه فقه اسلامی در جهت اجبر کردن کارگران و از بین بردن تمام دست آوردهای جنبش کارگری و سندیکائی گذشته ایران تنظیم شده بود و چنان گستاخانه و وقیحانه همه محدودیت‌ها را از جلو سرمایه‌داران برداشته بود و دست آنها را در استثمار و ظلم نسبت به توده‌های میلیونی کارگران باز گذاشته بود که حتی تا نفی بیمه و تأمین اجتماعی و بازنشستگی پیش رفته بود. این پیش نویس قانون کار ارتجاعی و ضد کارگری موج گسترده‌ای از اعتراضات را برانگیخت و حتی بعد از سه بار اصلاح نتوانستند آن را به طبقه کارگر تحمیل کنند و بالاخره مجبور شدند آن را در سال ۱۳۶۱ کاملاً کنار بگذارند.

قانون کار فعلی که پس از ۱۲ سال پیکار و مبارزه سرسختانه طبقه کارگر با نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در ۲۹ آبان ۱۳۶۹ به تصویب رسید در واقع توافق بر سر حداقل‌ها از جانب طبقه کارگر ایران بود؛ هر چند که همین حداقل‌ها بدون ضمانت اجرائی "که همان حق تشکل آزاد و مستقل و حق اعتصاب و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی است"، همواره مورد تعرض و دستبرد و تجاوز سرمایه‌داران و کارفرمایان قرار می گیرد.

وظیفه قانون کار دفاع از نیروی کار به عنوان بزرگ ترین ثروت جامعه است. حمایت از نیروی کار مولد و تأمین بهترین شرایط برای رشد و شکوفائی این بزرگ ترین سرمایه ملی باید اساس قانون کار باشد. قانون کار برای حمایت از کار و کارگر است.

تفکر سرمایه‌داری نیروی کار را کالائی می داند که سرنوشت آن ربطی به جامعه ندارد و عرضه و تقاضای بازار باید سرنوشت آن را تعیین کند. آنها می گویند قانون کاری که مدافع نیروی کار باشد هم مانع سرمایه گذاری و جذب سرمایه خارجی است و هم در نهایت مانع اشتغال زائی است و طبعاً نباید چنین موانعی وجود داشته باشد. آنها از "آزادی"، "توافق" کارگر و کارفرمائی حمایت می کنند که در واقع مبتنی بر بدترین نوع اجبار و تحمیل است. اجبار فقر و گرسنگی، اجبار بی خانمانی، اجبار نداشتن مخارج دارو و درمان، اجبار نداشتن مخارج تحصیل فرزندان. در واقع "توافق" نیست بلکه تحمیل ننگ و فلاکت و نکبت و فاجعه به طبقه کارگر است.

کسانی که از "آزادی" کارگر در انتخاب گرسنگی و دربدری حرف می زنند در واقع مستبدین مدافع سرمایه هستند.

قانون کاری که باید محدود کننده سرمایه‌داران در غارت بی بند و بار زحمتکشان باشد با نادیده گرفتن حق تشکل آزاد و مستقل و حق اعتصاب و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی، به وسیله‌ای در دست آنان تبدیل شده تا به غارت

بیشتر بپردازند. آنها می‌خواهند کارگر منفرد را به کام گرگ سرمایه‌دار بفرستند. کارگر وقتی به تنهایی با سرمایه‌دار روبرو می‌شود قطعاً مظلوم واقع خواهد شد

سرمایه‌دار هرگز تنها نیست. او متکی به نیروی سرمایه و متکی به طبقه سرمایه‌دار است و حمایت سیاسی دستگاه حکومت را پشت سر دارد. اما کارگر، اگر متشکل نباشد تنهای تنهاست و مجبور است برای زنده ماندن خود و خانواده‌اش تحت هر شرایطی نیروی کار و هستی خود را بفروشد و "توافق" در این شرایط نابرابر بین کارگر و کارفرما فقط و فقط به نفع سرمایه‌دار تمام می‌شود و سرمایه‌دار می‌تواند او را به روز سیاه بنشانند. بیش از ۸۵ درصد کارگران حاضر در کارخانجات و مراکز تولیدی (که در واقع کارهایی با ماهیت مستمر و دائمی هستند) با قراردادهای موقت و سفید امضاء، مشغول کار می‌باشند و ضمن این که هیچگونه امنیت شغلی ندارند به شدیدترین وجهی استثمار می‌شوند و در بسیاری موارد دستمزدی پائین تر از حداقل مزد تعیین شده توسط شورای عالی کار دریافت می‌کنند.

یکی از محورهای اصلی طرح اصلاحی قانون کار در زمینه تسهیل اخراج و مربوط به ماده ۲۷ قانون کار می‌باشد. در پیش نویس اصلاحی "نظر مثبت" شوراهای اسلامی، انجمن صنفی شورای حل اختلاف، اخراج کارگران را لغو کرده و می‌گوید: پس از حداقل دو بار تذکر کتبی در کمتر از ۱۵ روز، کارگر جدید جایگزین کند. مورد دیگر طرح اصلاحی که دست کارفرما را برای اخراج باز می‌گذارد افزودن بند "ز" به ماده ۲۱ قانون کار است که می‌گوید در مواردی مانند کاهش تولید و تغییرات ساختاری، کارفرما می‌تواند قرارداد کار را فسخ و کارگر را اخراج کند. مورد دیگری که دست کارفرما را برای اخراج باز می‌گذارد عدم حضور کارگر در سر کار به علت توقیف است.

از موارد دیگر اصلاحی ماده ۱۱۲ و ۴۱ قانون کار است. طبق اصلاح پیشنهادی می‌توان هر کارگری را به عنوان کارآموزی یا باز آموزی در هر شرایط سنی و سوابق کاری به مدت سه سال با پرداخت ۷۰ درصد حداقل حقوق به بردگی کشید.

مورد اصلاحی دیگر تعیین میزان عیدی کارگران توسط هیئتی متشکل از ۵ نماینده دولت و ۳ نماینده کارفرما و ۳ نماینده کارگر است، در صورتی که میزان عیدی در حال حاضر دو برابر حداقل دستمزد می‌باشد. چنان که ملاحظه می‌شود در ابتدا با نفی تشکل‌های مستقل کارگری و حق اعتصاب و حق قراردادهای دسته جمعی در قانون کار ضمانت اجرائی آن را از بین می‌برند و سپس با خارج کردن کارگاه‌های کمتر از ده نفر از شمول قانون کار و تأیید و گسترش قراردادهای موقت تا بیش از ۸۵ درصد طبقه کارگر را از چتر حمایتی قانون کار خارج کرده و سپس با تغییرات پیشنهادی در اصلاحیه، قصد دارند همان ۱۵ درصدی از کارگران را هم که مشمول این قانون می‌شوند به راحتی اخراج کنند و هر قراردادی را تحت عنوان توافق کارگر و کارفرما به آنها تحمیل کنند. این است مفهوم واقعی عدالت گسترده و طرفداری از مستضعفین در نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی. طبقه کارگر ایران برای نجات از این وضعیت فلاکت بار چاره‌ای جز وحدت و تشکیلات ندارد.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

* * * * *

"عظوفت اسلامی" و اعدام نوجوان ۱۷ ساله ایرانی

رژیم وحشی و قرون وسطایی جمهوری اسلامی روز چهارشنبه، ۳۰ شهریور ۱۳۹۰، علیرضا ملا سلطانی، نوجوان ۱۷ ساله را که دیوان عالی کشور در تاریخ ۲۰ شهریور حکم او را تأیید کرده بود در ملاء و با حضور ۱۵ هزار تماشاچی در شهر کرج در غرب تهران به دار آویخت. علیرضا ملا سلطانی، متولد ۴ دی ۱۳۷۲، در زمان ارتکاب جرم اتهامی در روز ۲۵ تیر ۱۳۹۰، یعنی قتل روح الله داداشی، از قهرمانان پیشین وزنه برداری و «قوی ترین مرد ایران»، ۱۷ سال داشت.

رژیم جمهوری اسلامی رسماً عضو متعهد کنوانسیون حقوق کودک و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است که هر دو آنها با قاطعیت اعدام اشخاص کمتر از ۱۸ سال را منع کرده‌اند اما، رژیم در عمل هیچ گونه توجه‌ای به این تعهدات بین‌المللی ندارد و برای حفظ حاکمیتش دست به هر جنایتی می‌زند و نام آن را عدل اسلامی می‌گذارد.

سازمان عفو بین‌الملل و فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران با انتشار اعلامیه‌ای به این اقدام وحشیانه رژیم، اعتراض کردند.

طبق بیانیه فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر:

"در هفته گذشته، مقامات قضائی موج تازه‌ای از اعدام را به راه انداخته‌اند. ایران، روزنامه دولت، در روز ۲۸ شهریور از اعدام ۲۲ نفر در چند زندان مختلف خبر داد. گزارش‌های غیر رسمی حاکی از اعدام پنهانی ۸ نفر در روز ۲۷ شهریور در مشهد در شمال شرقی ایران بود. صدها نفر از ابتدای سال جاری ۲۰۱۱ به بعد اعدام شده‌اند. عفو بین‌الملل در سال ۲۰۱۰ تعداد اعدام‌های رسماً تأیید شده را ۲۵۲ مورد و اعدام‌های گزارش شده از منابع معتبر را ۳۰۰ مورد اعلام کرد، یعنی در جمع ۵۵۲ مورد. با ضرب‌آهنگ کنونی بر پایه تعداد اعدام‌ها در ۹ ماه گذشته، تعداد اعدام‌ها در سال ۲۰۱۱ احتمالاً به میزان قابل ملاحظه‌ای بیشتر خواهد بود"

رژیم بیمار و منفور جمهوری اسلامی از این که ۱۵ هزار نفر برای تماشای صحنه دلخراش و مشمنز کننده مراسم اعدام جمع شدند بر خود می‌بالد که برای جوانان ایران به جای کار و تفریحات سالم و خوشبینی نسبت به زندگی و آینده روشن، سرگرمی اعدام در ملاء عام، مرگ، خشونت، نکبت و نفرت آفریده است. این ۱۵ هزار نفری که در آنجا جمع شدند نیز همانند رژیم بیمارند و نیاز به روانپزشک دارند. در همین رابطه گردانندگان صفحه "دوستاناران محیط زیست در ایران" در یادداشتی کوتاه نوشته‌اند: "این مردم از بزرگ و کوچک، از زن و مرد، به تماشای مراسم اعدام آمده‌اند.... آن چه که مهم است شور و اشتیاق و علاقه زایدالوصف مردم ایران به تماشای صحنه کشتن یک انسان است. در کدام کشور دنیا و بین کدام ملت مترقی و با فرهنگی مردم از صبح زود به تماشای کشتن یک انسان می‌آیند و با دیدن صحنه جان‌کندن و مرگ هم نوع خود این چنین لذت می‌برند، به هیجان می‌آیند و حتا با موبایل‌های خود از صحنه فیلم می‌گیرند تا نشان دوستانشان دهند؟ بعد هم شاد و خندان به خانه بر می‌گردند تا صبحانه شان را با لذت بیشتری میل کنند؟ پس این انسانیت و عذوفت و فرهنگ و تمدنی که ادعای داشتش را می‌کنیم کجاست؟ ما مردم ایران کجای تاریخ ایستاده‌ایم؟"

یکی از هموطنان معترض در این رابطه در کامنتی در روزنامه فرارو چنین نوشته است:

«آره دیگه یه شرخر کرجی به دست یه بچه ۱۷ ساله کشته شد حالا این بچه رو اعدام می‌کنن که دل ارادل اوباش کرج خنک بشه چون گفته بودن آگه قاتل رو اعدام نکنن کرج رو به هم می‌ریزیم پلیس مقتدر ما هم سریع این بچه رو اعدام کرد. البته داداشی آن قدر در حق مردم ناحقی کرده بود که لیاقتش این بود که به دست یه جوجه بچه کشته بشه کیه که ندونه داداشی یه شرخر بود هزاران نوجه تو کرج تربیت می‌کرد پول طلبکارا رو زنده می‌کرد بعد اسمش گذاشتن پهلوان؟؟؟ پهلوان یه تختی بود و بس من خیلی هم ناراحتم که این بچه رو کشتن برای اون ۱۵ هزار نفری هم که فکر می‌کردن رفتن سینما، با خودشون چیپس و پفک برده بودن متأسفم که مرگ یه آدم براشون مثل تفریح می‌مونه متأسفم برای فرارو هم که دائم عکس اعدام میذاره تا کلیک خورش بالا بره متأسفم.»

اعدام‌های وحشیانه نوجوانان در ایران سابقه سی و چند ساله دارد و رژیم تبهکار جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۰ خورشیدی تعداد زیادی از نونهالان میهن ما حتا در سنین سیزده الی چهارده ساله‌ها را به خاطر پخش فقط یک اعلامیه تیرباران و یا در ملاء عام اعدام کرد. هدف رژیم اسلامی از اعدام در ملاء عام برای ایجاد رعب و وحشت است. رژیمی که هیچ برنامه‌ای برای رفع معضلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران ندارد و با سلاح زور و سرنیزه و زندان و اعدام به مسائل سیاسی اجتماعی پاسخ می‌گوید ضعف و ناتوانی‌اش را در اداره کشور نشان می‌دهد و فقط پلیدترین و کثیف‌ترین عناصر قرن می‌توانند چنین عمل کنند. ایران ما امروز کهنه پرست‌ترین جانوران انسان نما را در حاکمیت دارد و روزی چنین اعمال شنیعی در ایران پایان می‌گیرد که رژیم ضد بشری سرمایه‌داری حاکم به عنوان سر منشاء تمام تباهی‌ها و فساد، دزدی و دروغ و جنایت به دار آویخته شود. رژیم جمهوری اسلامی ابلهانه می‌پندارد با اعدام در ملاء عام و نمایشات نفرت انگیز و فشار و ترور و اختناق برون از حد، می‌تواند محیط امن و آرامی برای مافیای جنایتکار و غارتگر حاکم فراهم آورد. غافل از این که هر یک از جوانانی که در خون می‌غلتنند، مرگ آنها خشم توده‌ها را بر می‌انگیزد و سرانجام به آتشفشانی بدل می‌شود و تومار رژیم کپک زده اسلامی را در هم می‌ریزد. مسبب تمام ناهنجاری‌های اجتماعی، دزدی و فساد، قتل و جنایت، کلاهبرداری، دروغ و ریاکاری و همه نابسامانی‌های موجود که جان مردم را به لب رسانده رژیم مافیائی سرمایه‌داری جمهوری اسلامیست و اولین گام برای حل همه این مسائل اجتماعی برانداختن این رژیم کثیف و ضد بشری به دست مردم ایران و استقرار حکومتی است که حافظ منافع اکثریت کارگران و زحمتکشان و عموم مردم شریف ایران است.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری و فاشیستی جمهوری اسلامی.

"انقلاب فرهنگی اسلامی": سرکوب آزادی و علم و خرد



مقاله‌ای که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد یکی از آخرین مقالاتی است که توسط رفیق حمید رضا چیتگر (بهمنی) به نگارش درآمده و در اردیبهشت ۱۳۶۶ در راه توفان شماره ۲۶ نشریه هواداران حزب کار ایران در خارج از کشور منتشر گردید. ما این مقاله ارزشمند را به بهانه ۲۴ امین سالگرد جانباختن این رفیق و پاسخی به جاروجنگال‌های اخیر کاربدستان جمهوری اسلامی در مورد طرح تفکیک جنسیتی و ادامه "انقلاب فرهنگی اسلامی" در دانشگاه‌های ایران انتشار می‌دهیم و یاد این رفیق گرانقدر را گرامی می‌داریم. قسمت اول مقاله در شماره ۶۱ توفان الکترونیکی منتشر شد. اینک قسمت دوم و پایانی مقاله از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد.

.....

حال باید دید تضاد بین دین و علم را چگونه می‌توان از میان برداشت؟ از نقطه نظر مذهبی همان طور که نویسنده دانشمند ما می‌گوید: "اگر علمی، علم بود یعنی واقعاً و واقعیتی را بازگو می‌کرد، حقیقتی که جای شک و شبهه‌ای در آن نبود، چنین علمی هیچگاه با هیچ دین حقیقی تمارض پیدا نمی‌کند". این هم نوعی از میان برداشتن تضاد! البته در فکر خسته یک مذهبی و روی کاغذ! زیرا دنیای خارج ذهن گفتن این که: اگر علمی واقعاً علم است! با دینی که واقعاً حق است، در تضاد نیست" مسئله‌ای را حل نمی‌کند، زیرا تضاد بین علم و مذهب، تضاد آشتی ناپذیر است. زیرا مذهب بر ضد علم است و علم ضد مذهب. این مبارزه علم تا از بین بردن مذهب - تمام مذاهب - ادامه خواهد داشت. آنچه اکنون به "عقل" نویسنده دانشمند ما، علم موافق، با دین حق می‌آید زمانی با همین دین در تعارض بوده است.

آن علمی که اکنون با دین حق در تضاد است روزی همین دین حق آن را ناچاراً موافق خود خواهد دانست. این تا زمانی که علم بتواند ضد خود را یعنی مذهب را برای همیشه از بین ببرد. این شق دوم که به گواهی تاریخ بشریت غیرممکن می‌باشد. مذهب می‌تواند پیشرفت علم و دانش را در ناحیه‌ای کند، کند و یا حتی برای مدتی موقتاً جلوی آن را بگیرد. ولی همواره تا کنون علم، دین را پس رانده و هیچ دلیلی وجود ندارد که بعد از این هم آن را به کنار نزند.

حال که تا حدودی با محتوای پسگرا و عقب مانده "تفکراتی" که گرد آن انقلاب فرهنگی اسلامی می‌چرخد و می‌خواهند بچرخانند، آشنا شدیم، مسائل دیگری در برابر ما رخ می‌کشاید که تنها ویژه انقلاب اسلامی نیست. باید از خود پرسید انقلاب فرهنگی به چه منظوری بر پا می‌شود؟ چه کسانی و به چه طریقی به تحقق آن می‌پردازند؟ نمود آن در اجتماع چیست؟

انقلاب فرهنگی هدفش رهائی انسان‌ها از قید و بند هائیکه تا زمان وقوع آن، مانع پیشرفت و جهش انسان به سوی زندگی مادی و معنوی بهتر و شایسته‌تر می‌گشته است. انقلاب فرهنگی آزاد کننده تمام انرژی‌ها است برای ساختن اجتماعی بهتر و عادلانه‌تر. در اجرای آن علاوه بر توده‌های زحمتکش، روشنفکران نقش برجسته‌ای بازی می‌کنند و نمود آن در اجتماع به صورت تلاش برای ساختن، به حرکت در آوردن چرخ‌های صنعت و کشاورزی و... در یک کلمه اقتصاد می‌باشد یعنی همان چیزی که امام امت! "مال خرد" می‌داند. منظور ما در اینجا هر اقتصادی نیست، بلکه آن اقتصادی است که میوه‌های مستقیماً به خود مردم بر می‌گردد و در راه رفاه، آسودگی و آسایش و بالا بردن سطح زندگی مادی و معنوی آنها به کار گرفته می‌شود. برای کمونیست‌ها چنین اقتصادی، فقط اقتصاد سوسیالیستی است که جامعه را به سوی کمونیست، یعنی جامعه بدون طبقه که در آن دولت، این دولت زورگونی به زوال رفته، هدایت می‌نماید.

در صفحات قبل تا آنجا که این نوشته کوتاه اجازه می‌دهد، نشان دادیم که "انقلاب فرهنگی اسلامی" تنها رها کننده نیروهای کور و عقب مانده قرون وسطائی می‌باشد. نه تنها قادر به پرداختن قید و بندها برای رهائی انسان‌ها نیست بلکه برای به زنجیر کشیدن خرد و دانش پیش می‌رود و شعار آنهم "اول ایمان بیاور و سپس تعقل کن" می‌باشد. انقلاب بهمن ماه ایران به علت افتادن رهبری آن به دست آخوندهای واپسگرا و منحرف شدن انقلاب از اهدافشان نسبت به انقلاب مشروطه ایران در تمامی جهات گامی به عقب است. رهبران این انقلاب آخوندهائی هستند که

فریاد می زدند، "ما مشروطه نمی خواهیم، مشروعه می خواهیم." کاری که مذهبیون در مشروطه ایران نتوانستند انجام دهند، اکنون انجام گرفته است. به وجود آوردن "ولایت فقیه" یعنی تبلور فکر اسلامی و فئودالی در پیشرفته ترین شکل آن. اما "ولایت فقیه" چنان عقب مانده است که جواگویی معضلات اجتماع و مبارزات طبقاتی که روز به روز در ایران شدت می گیرد نخواهد بود. تقسیم اجتماع به مسلمان و نامسلمان مسئله‌ای را حل نخواهد کرد. دستگاه جمهوری اسلامی چنان تنگ نظر و قشری عمل کرده است که بعد از گذشت فقط ۸ سال به نقطه‌ای رسیده است که شاه در حدود ۳۰ سال پیش به آن رسید، یعنی به نقطه "غیرقابل بازگشت" اگر کوچک ترین ذره‌ای از ددمنشی و اختناق خود بکاهد، اگر کوچک ترین روزنه‌ای از آزادی باز نگذارد، واژگون خواهد شد.

مسئله دیگری که "جمهوری اسلامی" درگیر آن است، نداشتن کادر کافی و همکاری نکردن روشنفکران با رژیم است. زمانی سفارت "جمهوری اسلامی" تقریباً هر روز به روزنامه لوموند برای برگرداندن دانشجویان و روشنفکران آگهی تبلیغاتی می داد. روزنامه کیهان هوایی بی اختیار انسان را به یاد حکایت آن مردی می اندازد که مابین بهشت و جهنم نمی دانست کدام را انتخاب کند. خوب که گوش داد از طرف یکی از درها صدای موسیقی شنید و با خود گفت حتماً بهشت اینجاست. آن در را انتخاب کرد و وارد شد ولی خیلی زود به اشتباه خود پی برد. از دربان جهنم پرسید: "پس چرا صدای موسیقی از جانب این در بلند بود؟" دربان جواب داد: "آخر دستگاه تبلیغات جهنم قوی تر از بهشت است." حال کیهان هوایی مأمور چنین تبلیغات جهنمی در خارج شده است. با خواندن مقالات آن انسان فکر می کند، ایران بهشت برین است! مقالاتی نظیر "تراژدی تلاش یک خانواده ایرانی در آمریکا"، "از جوادیه به اوتواوی کانادا آمده‌ام و در غم غربت می سوزم" و... با مطالبی راست و دروغ می خواهد توجه مهاجرین ایرانی را جلب کرده و بگوید هر چقدر وطن بد باشد باز بهتر از درد و رنج کشیدن در خارج است! غافل از این که تمام مهاجرین (با پولدارها کاری نداریم که به جز برخی از آنها مدام بین ایران و کشور اقامتشان در سفر هستند) به خوبی از سختی زندگی خود خبر داشته و ایران را هزاران هزار بار بیش از امام امت بی احساس و دارودسته‌اش و ملایان که کوچک ترین بویی از ایرانیت نبرده‌اند، دوست دارند ولی این مهاجرت و این تبعید طاقت فرسا را بر همکاری با رژیم فاشیست خمینی ترجیح می دهد. روشنفکرانی که در ایران به هزار و یک دلیل مانده‌اند نیز حداقل همکاری را با رژیم دارند و این حداقل همکاری هم از ترس جان و زندان رفتن است. بی‌شمارند کارمندان، مهندسی‌ها و اساتیدی که استعفاء داده و به کار آزاد مشغولند، زیرا برایشان ننگ است از یک دارودسته نادان و احمق (به معنی واقعی کلمه) که تمام پست‌ها را قبضه کرده‌اند، فرمان ببرند.

امام زاپاس (منتظری) در یکی از نطق‌هایش فرموده:

«... باید کاری کنیم که به جای اعزام دانشجویان به خارج از کشور با آن محیط‌های فاسد و وجود اساتید کذائی که می دانیم، ترتیبی بدهیم تا علم و تکنیک را به کشورمان وارد کنیم و سعی کنیم از اساتید دانشگاه‌های دنیا برای تدریس در دانشگاه‌ها دعوت به عمل آوریم!!!» (کیهان هوایی ۷۰۶ - سوم دیماه ۱۳۶۵، - تاکیده‌ها از ماست)

یعنی اساتید کذائی همین که با هواپیما وارد آسمان ایران شدند، پاک و مطهر می شوند! انسان نمی داند واقعاً بخندد یا گریه کند. یکی از اعضای شورای عالی فرهنگی اعتراف می کند که:

«... آمدن این برادرانی که در خارج هستند (یعنی استادان و متخصصین) چند اشکال دارد، مثلاً اینها در آنجا وضع خودشان را تا حدی به صورتی که مورد رضایت آنها باشد، درآورده‌اند... محلی برای سکونت دارند، بچه‌هایشان تحصیل می کنند. در ایران مخصوصاً در شرایط کنونی که جنگ تحمیلی وجود دارد، تا حدی قیمت‌ها بالاست (تا حدی؟!) و حقوق استادان کم است و اجاره خانه زیاد است، تأمین این امور ضروری برای افراد مشکل است. گروهی هم هستند که نسبت به نظام ما به خاطر تلقیناتی که خبرگزاری‌ها یا افراد ضدانقلاب کرده‌اند، بدبین هستند.» (کیهان هوایی شماره ۷۱۳).

با توجه به این که حقوق اساتید و کارمندان دانشگاه‌ها که از حقوق‌های بالای متوسط به بالای اجتماع ایران می باشد، می توان به وضعیت وخیم اقتصادی دیگر قشرها و طبقات ایران پی برد. اما آنچه که مربوط به تلقینات خبرگزاری‌ها و... می باشد باید گفت، مادری که بعد از سال‌ها از ایران برای دیدن فرزندش آمده درباره اوضاع زندگی در ایران دروغ می گوید! دوستی به خاطر هیچ زندانی شده و بعد از مدتی آزاد گشته از وضع زندان‌ها و اعدام‌ها گزارش می دهد؛ دروغ می گوید! پدری که از ایران تلفن می کند و می گوید برنگردید؛ دروغ می گوید. مهاجرانی که به قیمت جان و مالشان از ایران فرار کرده‌اند و در کشوری بیگانه پناهنده شده‌اند؛ دروغ می گویند! خواهی که از وضع اسفناک زنان و ستمی که بر آنها می رود، حرف می زند؛ دروغ می گوید! پس چه کسی حرف راست را میزند؟ حرف راست را رؤسای امور و ملایان شیاد و مطبوعات دست نشانده‌اشان نظیر کیهان هوایی می زنند! در حقیقت راست و دروغ مفهوم خود را از دست داده‌اند و جا عوض کرده‌اند. اما این شیادان باید بدانند که یک نفر را می شود برای همیشه

فریفت، اما همه را برای همیشه نمی توان فریفت و روز پاسخگویی آنها به مردم ایران چندان دور نیست. این عضو شورای عالی فرهنگی! در همان مقاله در باره کادرها و روشنفکرانی که ناچاراً در ایران مانده اند، می گوید:

«... ما گاهی خدمت امام می رسیدیم، می فرمودند که اشخاصی که تخصص دارند و می خواهند به این جامعه خدمت کنند و آن طور که باید و شاید پای بند آداب اسلامی نیستند، شما در این زمینه سختگیری نکنید... در هر حال آن وظیفه جذب افراد بی تفاوت و بی طرف و نا آشنا به فرهنگ و معارف اسلامی نباید از خاطر ما برود.» (کیهان هوائی شماره ۷۱۳)

یعنی به خوبی اعتراف می کند که روشنفکران حاضر به همکاری با رژیم ملایان نیستند. در حال حاضر به علت کمبود کادر استادان دانشگاهی با قانون تازه ای که برای آنها گذرانیده اند، ناچار هفته ای بیست و شش ساعت و گاهی ۳۰ ساعت درس بدهند. این دیگر تدریس نیست، همان بالای منبر رفتن آخوندهائی است که با موتورسیکلت از این مسجد به آن مسجد می روند! این از نتایج همان انقلاب فرهنگی است که می خواست شش ماهه وکیل، دکتر و مهندس و... بسازد. البته باید اعتراف کرد که رژیم در درست کردن وکلای دوماهه برای قتل و اعدام انقلابیون، زندانی کردن مردم عادی به جرائم واهی، سنگسار و دست قطع کردن و... کاملاً موفق بوده است.

"انقلاب فرهنگی اسلامی" برای در هم کوبیدن مقاومت توده های مردم، نقض آزادی و دموکراسی و نگهداری رژیم قرون وسطائی خمینی بر پا شده است. اعترافات "رئیس جمهوری اسلامی" در این باره بسیار آموزنده است. ایشان ابتدا اظهار فضل فرموده اند:

« شعر ما اگر این طور پیش برود چیزی خواهد شد با برخی خصوصیات سبک هندی صائی نه سبک هندی عبدالقا دربیذلی و با شیوه و لطافت سبک عراقی حافظی، یعنی چیزی بین صائب و حافظ (پیشرفت را ملاحظه می فرمائید!) اوج شعر امروز ما این خواهد شد.»

بعد ماسک از چهره برمی دارد:

« شعر انقلاب باید جهت انقلابی داشته باشد. چیزهائی در انقلاب ما وجود دارد که ناشناخته است اگر ما بتوانیم مردم را در قصائد و غزلان به قناعت انقلابی، حلم انقلابی و صبر و شجاعت انقلابی دعوت کنیم، این بسیار با ارزش خواهد بود.»

(بخوانید چند صباحی بیشتر بر خر مراد سوار خواهیم بود!)...

« جامعه الهی بر مبنای ارزش های الهی وجود ندارد و منحصر به ماست: رهبری الهی معنوی و انقلابی، فرمانده کل قوا یا عارف است و این در دنیا نظیر ندارد (ما هم با شما موافقیم!) عارفی که همان گریه های نیمه شب و الهامات و اتصالات غیبی را دارد، اما نیروها را هم بسیج می کند. شخصیت امام به عنوان رهبر انقلاب، نه به عنوان فردی که دوستش دارید (!) بلکه به عنوان ولایت فقیه می تواند مضمون شعر امروز ما قرار گیرد.»

این است به طور خلاصه محتویات "انقلاب فرهنگی"! دهان دریدگانی چون خمینی، خامنه ای، موسوی و... که جان و مال و ناموس ملتی را در دست گرفته اند، دمنشانه از هیچگونه خیانتی فروگذاری نکرده اند. کسانی که، پیر و جوان را گوشت دم توپ ساخته اند، کسانی که بهترین زندگی ها را برای خود فراهم کرده و مال هنگفت اندوخته اند، کسانی که فقط با ماشین های آخرین سیستم ضد گلوله - آنها قیمتی برابر ده ها سال حقوق یک کارگر را دارد، - به خود اجازه می دهند تا مردم را به قناعت، حتم و صبر و شجاعت دعوت کنند! تا باز هم بیشتر بدزدند و جیب و عمامه خود را پُرتر نمایند. شدت دزدی، زد و بست، افلاس، گرانفروشی و بازار سیاه که به دست خود سران مملکت اداره می گردد به قدری است که با وجود سانسور شدید، صفحات جراید ایران پر از این نوع اخبار است.

تحمیق مردم یکی از اهداف "انقلاب فرهنگی" آنهاست و برای این کار اگر قرآن و سنت کافی نباشد، به اسلام ایرانی شده، یعنی به آثار شعرا و عرفائی که تلاش بسیار در تلطیف اسلام خشن و زورگو کرده اند و سعی نموده اند آن را با روح ایرانی دمساز نمایند، پناه می برند. امروز "اسلام راستین" و "اسلامک دروغین" هر دو از کاهدان مولوی کاه می خورند. از همدیگر می پرسند، مولوی را نخواندی؟ به همدیگر خواندن مولوی را توصیه می کنند! اگر نخواندی برو بخوان! مریدی که مرادش شمس تبریزی بود می گفت:

«... آن خطاط، سه گونه خط نوشتی... و من آن خط سوم که نه او خواند، نه من خوانم و نه غیر کاین اشارات ز جهان گذارا ما را بس.» (خط سوم یعنی خط سر گیجه، خط سردرگمی، خط بیچاره گی، خط تسلیم، خط در خود گم شدن، خط سر خوردگی و خط بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین)

روز به روز به صفوف مخالفین رژیم "جمهوری اسلامی" افزوده می گردد. روز به روز صدای اعتراضات مردم شدت می گیرد و خیلی زود آن چنان نیروئی به وجود خواهد آمد که قلب و مغز این رژیم را نشانه خواهد رفت و آن را از هم خواهد پاشید. بدیهی است که واژگونی رژیم همراه با واژگونی ایدئولوژی و فرهنگ او نیز خواهد بود. از این

رو مجاهدین حق دارند اسلام را در خطر دیده و فریاد "اسلام راستین" ما و "اسلام دروغین" آنها به راه بیاندازند. آخرین حیلۀ آنها برای بلعیدن آن چه که از دست اسلام سالم مانده است شعار "ایران، رجوی - رجوی، ایران" می باشد که در حقیقت آن را باید "ایران، اسلام - اسلام، ایران" خواند زیرا در دستگاه "تفکری" آقای رجوی به گواه نوشته‌های ایشان هر چه هست، اسلامیت است. لذا اگر در سخنرانی‌هایش هزار بار نام ایران را ببرد و یا از کلمات فارسی استفاده کند (که نمی کند، قلم و زبان آقای رجوی به همان شیوۀ همۀ ملایان با سوره‌های قرآن می چرخد) زمان آن رسیده است که به طور روشن و مشخص (نه آن گونه که تاکنون بچگانه جواب داده است) معلوم نماید چرا بر نام "جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" هم چنان اصرار می ورزد و حتی برای حفظ چنین نامی و چنان اهدافی، شورای ملی مقاومت را نیز قربانی کرده است؟ (۱)

تکرار می کنیم انقلاب فرهنگی دارای مفهوم طبقاتی است، طبقات ارتجاعی و واپسگرا نمی توانند فرهنگ انقلابی داشته باشند. انقلاب فرهنگی آنها به جز تحمیق مردم و به عقب بردن آنها به خاطر نگهداری منافع ننگین طبقه ارتجاعی خود، نمی تواند هدف دیگری داشته باشد. زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست. فرهنگ انقلابی از آن طبقات پیشرو و انقلابی است. این طبقه کارگر و زحمتکشان است که انقلابی است و فرهنگ انقلابی آنها اگر چه به آهستگی، ولی مطمئن به پیش می آید تا فرهنگ‌های ارتجاعی و واپس گرا، فرهنگ‌های انگلی را به جای اصلی خود، یعنی زباله دانی تاریخ بفرستد. این یک شعار نیست، حقیقتی است که کار تبلیغ، نشر و پخش آن از سالیان پیش به عهده کمونیست‌های واقعی قرار گرفته است. "حزب کار ایران" تا کنون با مسئولیت و بردباری فراوان به بهای خون صدها تن از بهترین کادرها و هوادارانش این امر مهم را به پیش برده است. در آینده هم مصمم تر و آگاه تر و پرتجربه تر آن را به پیش خواهد برد.

در اینجا خوب است یاد از زنده یاد ساعدی بنمائیم. آثار این نویسنده مترقی به علت این که لبه تیز سانسور و اختناق دو رژیم سلطنت محمد رضا و خلافت خمینی را با پوست و گوشت و روح خود حس کرده است، اهمیت بسزائی دارد. این نویسنده مبارز "انقلاب فرهنگی" رژیم را فرهنگ کشی می خواند و می نویسد:

« در فرهنگ کُشی، فرهنگ کُش زنده می ماند و فرهنگ تازه‌ای را برای بقای خویش پی ریزی می کند. آداب و عادات کهنه‌ای را علم می کند که اگر از عهد بوق هم گرفته باشد، آخرسر کثافتی را جایگزین فرهنگ پویائی کرده است.... برای برانداختن حکومت عزرائیلی تنها با اسلحه جنگی نمی شود به میدان رفت. فکر نکنیم که نگهداشتن هنر ایرانی، یعنی پختن قورمه سبزی و شله زرد و یا پهن کردن بساط هفت سین... تنها با "ژ ۳۰"، "یوزی" و "تیربار" نمیشود این چنگار به جان افتاده را برانداخت و از سرش خلاص شد. همۀ اسلحه‌ها را باید برداشت. تسلیح فرهنگی امر مهمی است. با همۀ سلاح‌ها باید جنگید و این بختک خیالی را نه، این بختک واقعی را که جز کشتن آرمانی ندارد باید برانداخت. برای برانداختن جمهوری اسلامی، سلاح فرهنگی کاربرد فراوانی دارد، از این اسلحه نباید صرفنظر کرد. » (القباء-۳)

این است وصیت ساعدی به نیروهای مترقی و انقلابی، به افراد آزاده و پیشرو. همۀ تفنگ‌ها و قلم‌ها باید به سوی "جمهوری اسلامی" و فرهنگ، فرهنگ کُش آن نشانه رود.

(۱) - یک شاهد عینی برخورد آخوندها و اساتید دانشگاه‌ها را به این ترتیب تعریف می کند:

« تحصن ملایان در دانشگاه تهران باعث بهت و رعب دانشگاهیان و آنها را در برابر کار انجام شده‌ای قرار داد. در شورائی که از استادان تشکیل گردید، بعد از بحث فراوان قرار شد، هیئتی از استادان برای خوشامد گوئی و حل مشکلات فوری آنها از نظراتی که هر چه باشد. دانشگاهیان میزبان هستند به مسجد دانشگاه فرستاده شود. با این که به ملایان خبر داده شده بود که هیئتی از استادان به دیدار آنها می آید، کسی برای استقبال ما به جلوی در مسجد نیامد. هنگامی که وارد مسجد شدیم چند ملا (که ظاهراً رده بالا بودند و متأسفانه اسامی آنها فراموش شده است) در انتهای مسجد بر زمین نشسته بودند. کفش‌های دم در نشان می داد که باید کفش را کند و طول مسجد را طی نمود و به دستبوس آقایان رفت! چند لحظه دچار تردید گشتیم ولی بلافاصله به خود آمدیم و به سرعت عجیبی تصمیم گرفتیم که یکی از استادان را که از بقیه ما مسن تر بود برای گفتگو نزد ملاها بفرستیم و آن استاد محترم در چنان وضعیتی قرار گرفته بود که جرئت نکرد پیشنهاد ما را رد نماید. حیران کفش‌ها را کند و تند تند طول مسجد را پیمود. ما همان طور کفش را از پا نکنده داخل مسجد نزدیک در ورودی زیر نگاه‌های کنجکاو بچه طلبه‌ها به انتظار ایستادیم. این برخورد سرد و بی معنی بعدها باعث خنده ما گشت. »

فلسطین را به رسمیت بشناسید - اسرائیل را تحریم کنید!

درخواست به رسمیت شناختن فلسطین به عنوان یک دولت مستقل و نماینده خلق فلسطین در سازمان ملل متحد اقدام مثبتی بود و محمود عباس چاره‌ای نداشت تا به این خواست ملت فلسطین تن در دهد و در مقابل فشار آمریکا عقب ننشیند. محمود عباس به درستی درک کرده بود که با عقب نشینی از این خواست و همراه شدن با اسرائیل و آمریکا در میان خلق فلسطین به طور کامل طرد و منزوی خواهد شد. این که آمریکا از پیش اعلام کرده بود این خواست را وتو خواهد کرد بر کسی پنهان نبود. لیکن محمود عباس به خاطر فشار مردم فلسطین و فضای عمومی جهان و تغییراتی که در منطقه به ویژه در مصر و تونس و... رخ داد وی را بر آن داشت تا به اراده ملت فلسطین تن دهد و به درخواست آمریکا و متحدانش، نه بگوید. طرح مسئله فلسطین در سازمان ملل متحد و همزمان تظاهرات و تجمعات شکوهمند ملت فلسطین در سرزمین‌های اشغالی یک گام به جلوست و ما از این اقدام عادلانه و تعرضی جنبش فلسطین دفاع می‌کنیم. جبهه خلق برای آزادی فلسطین پی. اف. ال. پی. نیز روز دوشنبه ۲۰ سپتامبر در نوار غزه میتینگی برگزار کرد و از درخواست به رسمیت شناختن فلسطین در سازمان ملل متحد قاطعانه حمایت نمود.

حزب کار ایران (توفان) از مبارزات مردم فلسطین دفاع می‌کند. این مبارزه لیکن یک مبارزه موهومی نیست. رهبری این مبارزات در شرایط کنونی به طور عینی و مستقل از خواست ما در دست سازمان حماس است. دشمنان مردم فلسطین و یاران اسرائیل می‌کوشند به این بهانه، مبارزه مردم فلسطین را تخطئه کنند. ولی حزب ما اعلام می‌کند که حمایت از مبارزه مردم فلسطین هرگز به مفهوم حمایت از ایدئولوژی ارتجاعی سازمان حماس نیست. نه تنها ایدئولوژی حماس ارتجاعی است بلکه هر ایدئولوژی دیگری نیز بغیر از سوسیالیسم یک ایدئولوژی ارتجاعی است و منوط به سازمان حماس نخواهد بود. کمونیست‌ها نمی‌توانند به صورت غیر علمی مبنای ارزیابی‌های خویش را بر ملاک ایدئولوژی استوار سازند. کمونیست‌ها با تحلیل مشخص از شرایط مشخص اتخاذ سیاست‌ها را مبنای تحلیل خویش قرار می‌دهند. آن سیاستی که در خدمت آزادی مردم فلسطین از قید اسارت امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها باشد باید مورد حمایت ما قرار گیرد. این تنها روش علمی در برخورد به واقعیت جنبش مردم فلسطین است. حزب ما بر آن است که دفاع از جنبش مردم فلسطین نه یک دفاع ایدئولوژیک بلکه یک دفاع سیاسی است. این رهنمود است که باید مبنای تحلیل در مورد جنبش‌ها قرار گیرد.

مقاله زیر در ارگان مرکزی حزب کمونیست سوئد، پرولتر انتشار یافته و ما این مقاله را به خاطر اهمیت مسئله و همبستگی بین‌المللی با ملت فلسطین انتشار می‌دهیم.

هئیت تحریریه

مهرماه ۱۳۹۰

.....

روز جمعه مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد - اگر این بار آمریکا موفق نشود که پریزیدنت فلسطین‌ها، محمود عباس، را متقاعد نماید که درخواست خود را قبل از آن پس بگیرد، رأی گیری خواهد نمود. نتیجه این درخواست از هم اکنون مشخص شده است. بخش بزرگی از کشورهای جهان استقلال کشور فلسطین را به رسمیت شناخته‌اند، اغلب آنها در چهارچوب مناطقی که در مرزهای سال ۱۹۶۷ مشخص شده است. اما در سازمان ملل متحدی که خود را "جامعه جهانی" می‌خواند این رأی اکثریت نیست که اعتبار دارد. به همین دلیل برای این که تصمیم مجمع عمومی معتبر اعلام بشود، شورای امنیت باید درخواست عضویت فلسطینی‌ها را تأیید نماید با حق وتوی ایالات متحده آمریکا در شورای امنیت، دریافت این چنین تأییده‌ای غیر ممکن است. آمریکا خواست واقعی جامعه جهانی را مسدود خواهد نمود و در نتیجه فلسطین باید تنها با تأییدیه‌ای بدون عضویت، خود را خشنود سازد.

آیا این عمل عباس و مراجعه او به سازمان ملل، دارای مفهومیست. پاسخ ما مثبت است. قریب ۲۰ سال آمریکا و اسرائیل به اصطلاح پروسه صلح میان اسرائیل و فلسطین را با هدف ادعائی ایجاد دو کشور مستقل رهبری نموده‌اند. ابتدا یاسر عرفات و بعد محمود عباس، پشتیبانی نموده‌اند، سازش نموده‌اند و سر خم فرود آورده‌اند، فقط برای این که این پروسه را به جلو ببرند، اما بدون این که حتی قدمی به آن هدف ادعائی نزدیک تر شده باشند. در عوض اسرائیل طی این دوران بخش‌های بزرگی از مناطقی را که قانوناً به فلسطین تعلق داشته، به طریقی که بزودی دیگر منطقه‌ای برای یک دولت فلسطینی باقی نمی‌ماند، به اشغال خود درآورده است. با توجه به این شرایط این برای فلسطین‌ها شکلی از خودکشی خواهد بود، اگر با درخواست آمریکا مبنی بر ادامه پروسه قلبی صلح همراهی نمایند. فلسطین باید در استراتژی خود تجدید نظر نماید، باید سیاست سر فرود آوردن را جایگزین سیاستی نماید که حداقل فشاری را بر اسرائیل و سیاست اشغالی غیر قانونی او وارد بیاورد. درخواست عضویت عباس در سازمان ملل لااقل گام کوچکیست در این جهت، امری که عکس‌العمل‌ها در واشنگتن و تل آویو نشانگر آنست.

شاید که جامعه جهانی در سازمان ملل متحد ناتوان باشد، اما افکار عمومی در جهانی مملو از تضادهای پیچیده، بی اهمیت نیستند. شرایط چیزی شبیه به اکنون یا هیچگاه می باشد. یا جامعه جهانی اسرائیل را تحت فشار قرار می دهد که حقوق خلق فلسطین را به رسمیت بشمارد، باضافه حق استقلال دولتی در چهارچوب مناطقی که اسرائیل در سال ۱۹۶۷ به اشغال خود درآورد، یا این که راه حل ایجاد دو کشور مستقل نیز مانند برخورد به یک درگیری حاد سقوط می نماید.

در کوتاه مدت ایجاد دو دولت مستقل مورد قبول ماست، نه به خاطر این که دولت نژاد پرست و اشغالگر اسرائیل، که با اخراج دسته جمعی فلسطینی ها در سال ۱۹۴۸، ایجاد شد، مورد تأیید ماست، بلکه به دلیل این که یک کشور مستقل، حداقل و تا اندازه ای مردم فلسطین را به صورتی موقتی در مقابل سیاست تروریستی اسرائیل حفاظت می نماید.

اما یک دولت غیر مستقل و قبیله ای در مناطق خودشان، تحت کنترل اسرائیل و شهرک نشینان تصنعی اسرائیلی، گزینه خوبی نیست. این امر حتی برای یک دولت فلسطینی که از حق مسلم مردم فلسطین جهت بازگشت به سرزمین های متعلق به خودشان، حقی که در سازمان ملل متحد به تصویب رسیده است نیز گزینه خوبی نیست.

این شرایط است که رأی گیری در سازمان ملل متحد را به امری تعیین کننده تبدیل می نماید. به رسمیت شناختن فلسطین حداقل گام کوچکیست به جلو در جهت عادی نمودن یک تضاد حاد، که در آن قدم بعدی، یک عقب نشینی کامل اسرائیلی از تمام سرزمینهایی که در سال ۱۹۶۷ اشغال شد را طلب می نماید.

در چنین شرایطی این مایه شرمساری است که کارل بیلد، وزیر امور خارجه سوئد، بر اساس معمول از آمریکا حمایت نموده و به یک راه حل - ادامه مذاکره - که بدون فشار از جانب جامعه جهانی بر اسرائیل وجود ندارد، اشاره می نماید. در عوض درود بر همکار نروژی کارل بیلد، Jonas Gahr Støre که خواستار به رسمیت شمردن فلسطین شد.

وزیران امور خارجه اروپا نیازی ندارند که مانند کارل بیلد برای آمریکا چاپلوسی کنند. ما در دراز مدت از ایجاد یک دولت، یک دولت فلسطینی حمایت می کنیم؛ یک فلسطین آزاد با حقوق آزاد برای همه مردم، بدون در نظر گرفتن مذهب و پس زمینه قومی آنها. اما در حال حاضر ما مدافع آوردن هر چه بیشتر فشار بر اسرائیل هستیم، به خاطر این که آنان را ناگزیر به ایجاد آن امنیتی بنماییم که یک دولت مستقل برای فلسطینی ها به وجود می آورد، بدون این که این استقلال به بهای چشم پوشی نمودن از خواست های برحق و قانونی آنها تمام بشود. این فشار درخواست به رسمیت شمردن فلسطین را از جانب سوئد، هر دو صورت، دو طرفه و در سازمان ملل، در بر می گیرد. اما هم چنین درخواست تحریم اسرائیل تا زمانی که اسرائیل، به همان ترتیبی که در اساسنامه های سازمان ملل به تصویب رسیده است، از زمین های اشغالی به صورتی کامل عقب نشینی نموده و حقوق مردم فلسطین را به رسمیت بشمارد، مورد حمایت ماست.

فلسطین را به رسمیت بشناسید - اسرائیل را تحریم کنید!

بر گرفته شده از کارگر، ارگان رسمی حزب کمونیست سوئد (م.ل.).

مترجم: رفیق پیام پرتوی ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱



اشغال نوبتی کشورها

قسمت آخر

پیشروی آغازین ارتش اروپای نازی، که با قتل عام "نا" جوانمردانه دهها هزار کارگر کلخوزی، اعم از زن و مرد همراه بود، سرمایه داران جهان را به وجد آورد. تبلیغات رسمی نازیسم، به خاطر درهم شکستن روحیه دنیای فقیران، به مراتب بیش از آن چیزی بود که فی الواقع رخ می داد. امپریالیسم می کوشید تا با برجسته کردن دروغین "پیروزی" های خود در جنگ، خیزش های بعدی کارگران و بینوایان را، پیش از وقوع خفه کند... ولی دیری نپایید که جنگ های دفاعی دیکتاتوری پرولتاریا، پیشروی نازیسم را ترمز کرد و همزمان به تعرضی بی وقفه و متقابل دست زد. عقب نشینی ارتش نازی، که از طریق جنگ های ارزان و به ضرب تبلیغات سراسری "نام" آور شده بود، یکبار و در فاصله ای غیر قابل انتظار، آرایش نیروهای بین المللی را به سود اردوی کار دگرگون کرد. به این معنا که شکست نخستین ولی نعمت، موقعیت تمام دولت های وفادار را متزلزل کرد و آنان را از اوج "قدرت" به سرایش سقوط کشانید. در های زندان ها گشوده شد و خیزش های توده ای، عملاً دستگاه دیوانی را فلج کرد. سنگر بندی های خیابانی، نه وحشتناک که افتخار آفرین شده بود...

در چنین شرایطی، اروپای سرمایه‌داری و امپریالیست، اروپای فاشیست، اروپای نازی و "آزاد"! ضد انسان و انسانیت، هیچ شانس در میان میلیون‌ها میلیون کارگر بیکار و شاغل، بنیویان و گرسنگان و آوارگان و "حقیرانی" که تمام هستی خود را در پشت سنگرهای خیابانی به قمار گذاشته بودند نداشت. زیرا که پرچم جنگ ضد نازی، که تمام دولت‌های اروپائی را در بر می‌گرفت، عملاً در دست دیکتاتوری پرولتاریا بود. پیشروی بی وقفه ارتش سرخ در اروپا، همزمان با احیای جنبش سوسیالیستی کارگران در جوامع پیشرفته و مبارزات استقلال خواهانه ملل بالکان، احزاب و سازمان‌های کمونیست را که از مدتها پیش و به جرم دفاع از سوسیالیسم سرکوب می‌شدند، عملاً به ستاد رهبری قیام توده‌ای کارگران و بنیویان ارتقاء داد که یوگسلاوی هم، به عنوان کشور مورد بحث در این نوشتار، از آن مستثنا نبود. برای اولین مرتبه، استقلال یوگسلاوی و تشکیل دولت واحد و سراسری اسلاوها، به وسیله مبارزات مستقیم مردم علیه دولت‌های دست‌نشانده، نه فقط به اروپا، که به جهان سرمایه‌داری و امپریالیسم تحمیل گردید. عقب ماندگی عمومی اقتصاد و به دلیل دوام کسالت آور امپراتوری عثمانی در درجه نخست، و سپس تجزیه و تقسیم مکرر این سرزمین پهناور بالکانیک توسط دول سرمایه‌داری رقیب اروپائی و... باعث شد که پس از سالیان متمادی مبارزه و انتظار، دولت سراسری اسلاوها شکلی فدراتیو به خود بگیرد.

سقوط نظامی و سیاسی اروپای نازی و در جنگی به رهبری دیکتاتوری پرولتاریا، برای نخستین بار آرایشی را در بالکان موجب گردید، که راهزنان انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و... در سازماندهی آن نقشی و یا نقش چندانی بازی نکردند. به یمن حضور نیرومند دیکتاتوری پرولتاریا در عرصه سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، دولت‌های مستقل بالکان موفق شدند تا یک سلسله از اختلافات و ناروشنایی‌های مرزی خود را، بدون حضور دول "آزاد"! در مذاکراتی در بالکان و نه در لندن و پاریس و برلین و... حل و فصل کنند. دولت فدرال یوگسلاوی امکان یافت تا از طریق جمهوری‌های اسلوونی و بوسنی و مونته‌نگرو، عملاً کنترل سواحل شرقی دریای "آدریاتیک" را به طول ۷۰۰ کیلومتر به دست آورد و به اتفاق دولت آلبانی، که باقیمانده آن را در کنترل خویش داشت، پرونده سیاست بازار گشائی دول سرمایه‌داری اروپا را، اگر نه برای همیشه، ببندد. سرمایه‌داری اروپا، با ضربتی که از "ارادل و اوباش"! کارگران و بنیویان و خلق‌ها به رهبری دیکتاتوری پرولتاریا نوش کرده بود، هنوز خیلی دلیل تر از آن بود که در برابر این تحول کوبنده، واکنشی متقابل از خود نشان دهد. و هم چنان به بازسازی اقتصاد در هم و آشفتگی خویش به ضرب دلار آمریکائی مشغول بود. مرکز توطئه جهان آن روز، موقتاً از کار افتاده بود و به همین دلیل، تمام اختلافات "قومی" و "قبیله‌ای" اسلاوها هم عملاً به حاشیه رانده شده بود.

جنگ اول جهانی که بر اثر رقابت دول امپریالیستی اروپا شکل گرفت، در عمل به نتایجی منجر شد که وزن مخصوص سیاسی و اقتصادی اروپا را، چه در منطقه و چه در عرصه تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی، به میزان قابل توجهی کاهش داد. در درجه نخست، سقوط تزاریسیم و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، موقعیت ممتاز سرمایه‌داری اروپا را خدشه دار کرده و "امنیت" سرمایه‌های آن را در بیرون از مرزهای بومی به مخاطره انداخته بود. ضمن این که کوهی از مشکلات داخلی و مصادره سرمایه‌های انگلیسی و فرانسوی در روسیه، بازسازی اقتصادی کشورهای "غالب و مغلوب" امپریالیستی را پس از "ترک مخاصمه"! عملاً با مشکل کمبود سرمایه مواجه نمود. همین امر موجب شد تا دولت‌های نامبرده، داوطلب تزییق سرمایه‌های آمریکائی در اقتصاد بومی خود شدند. بسط سرمایه‌گذاری آمریکا در صنایع اروپا و برخورداری آن از بازارهای داخلی و خارجی دولت‌های رقیب اروپائی، سود سرشاری را روانه آمریکا کرد که به سهم خود و در مدتی کوتاه، مجموع اقتصاد سرمایه‌داری را به نفع آمریکا تغییر داده و رفته رفته زمینه انتقال مرکز توطئه جهان را از اروپا به آمریکا فراهم کرد. در این ارتباط، بدیهی است که دولت "مغلوب" آلمان بیشترین سهم سرمایه‌های آمریکائی را به خود جلب نماید. ولی عجیب این که سرمایه‌های اهدائی آمریکا، در حالی که صنایع مصرفی آلمان و در جریان جنگ آسیب زیادی دیده و بخشاً از کار افتاده بود، تماماً و یا قسمت اعظم آن در صنایع تسلیحاتی و شیمیائی این کشور تمرکز یافت. مردم نان و کفش و لباس و... می‌طلبیدند. اما بورژوازی تولید انبوه توپ و تانک و مسلسل و... را در دستور کار خود قرار داده بود. بی دلیل نبود که امپریالیسم آمریکا، ماجراجوئی‌های اروپائی نازیسم را "بی" اهمیت تلقی نموده و با خونسردی سیر حوادث را نظاره می‌کرد. چرا که قدرت یابی نازیسم در آلمان، پس از سقوط وال استریت بسال ۱۹۲۹ میلادی، نه فقط امنیت سرمایه‌های آمریکائی را به مخاطره نیانداخت، سهل است، که حتی با توسعه صنایع تسلیحاتی و شیمیائی، سود دهی آنها را بیش از پیش افزایش داد. آن هم در شرایطی که سرمایه‌داری آمریکا و به خاطر فرونشاندن شورش‌های داخلی، نیاز مبرمی بدان داشت.

انتخاب روزولت به مقام ریاست جمهوری، که طرح "نیو دیل" را برای "بهبود" معیشت مردم کم درآمد پیش کشید و مسئله شناسائی دولت سوسیالیستی شوروی را پس از ۱۶ سال سماجت احمقانه، به خاطر تضمین پیروزی انتخاباتی‌اش مورد استفاده قرار داد، در اصل معرف اوضاع آشفتگی داخلی آمریکا بود، که می‌رفت تا به مرحله‌ای "خطرناک" متحول گردد.

یاد آوری می‌کنم که آقای "ترومن"، زمانی که پس از چهار دوره انتخاب پی در پی آقای روزولت به ریاست جمهوری، بدین مقام راه یافت، فوراً اخراج و "پاک" سازی دو میلیون کارگر صنعتی را که گرایش مساعدی نسبت به دیکتاتوری پرولتاریا بروز داده بودند، فرمان داد. با خاتمه جنگ دوم جهانی، که شرح آن رفت، باقیمانده "اعتبار" اروپای امپریالیستی هم، برای مدتی به کلی از بین رفت و به عنوان دنباله‌ی سیاست جهان گشائی امپریالیسم آمریکا، که می‌کوشید تا خلاء رقیبان اروپائی را در بازارهای غیر بومی پر کند، نقش‌هائی کناری بازی می‌کرد. قابل ذکر این که

امپریالیسم آمریکا و در جریان جنگ دوم جهانی، گو این که رسماً آلمان را مورد حمایت قرار نمی داد، همزمان هیچ اقدام بازدارنده‌ای هم در برابر پیشروی نازیسم نمی کرد. در واقع، حضور مستقیم امپریالیسم آمریکا در جنگ دوم جهانی، از لحظه‌ای جدی شد، که مقاومت دیکتاتوری پرولتاریا در برابر ارتش مهاجم نازی، عملاً شورشی جهانی را علیه نازیسم برانگیخت و می رفت تا با تعرضی همه جانبه، به حیات سرمایه‌داری اروپا خاتمه دهد. گفتنی است که ژنرال‌هایی نظیر مک آرتور و پاتون و... که در میان نازی‌ها از محبوبیت فراوانی برخوردار بودند، در اصل با هدف "اشغال" مسکو در جنگ شرکت داشتند...

در هر حال، جنگ دوم جهانی و به صورتی که عملاً خاتمه یافت، جهان را به دو اردوگاه مختلف و متقابل تجزیه کرد و نیروهای متشکل کار و سرمایه را به جنگی فرسایشی کشانید. همزمان با اجرای "طرح مارشال" و تزریق بیش از ۱۵ میلیارد دلار به اقتصاد درهم ریخته اروپا، رهبری دنیای سرمایه‌داری نیز از اروپا به آمریکا انتقال یافت. تمرکز اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری در آمریکای شمالی، با وجود اختلافات جانبی در درون اردوگاه سرمایه، سیاست بازار گشائی امپریالیسم را تغییر داده و از توطئه‌های "قومی" و "قبیله‌ای" به دخالت مستقیم و عریان و کودتاهای نظامی آشکار متحول کرد. در اردوی مقابل اما، بازسازی اقتصادی جامعه به هیچوجه از کانال دلارهای آمریکائی و استثمار انسان نمی گذشت. در واقع، جنگ دوم جهانی آرایش نیروهای بین‌المللی را به گونه‌ای تغییر داد که بازسازی اقتصادی جهان عملاً بر مبنای دو الگوی متقابل جریان می یافت.

کاملاً بدیهی بود که سازماندهی مکانیسم تولید، که به بازار و مؤلفه‌های بازدارنده آن متکی نباشد، در جمهوری فدرال یوگسلاوی به سادگی متحقق نمی شد. ولی با وجود این امکانات فراوانی، اعم از سیاسی و اجتماعی و جغرافیائی و... موجود بود. که به دولت وقت یوگسلاوی امکان می داد تا با تکیه بر آنها، و حتی استفاده از برخی مؤلفه‌های معتبر اقتصاد بازار، ساختار اقتصادی متمرکز و با برنامه‌ای را پی ریزی کند که بر محور نیازمندی‌های مصرفی جامعه عمل نماید. و یا در بدترین حالت، ضمن استفاده از اهرم قدرت سیاسی که همچنان مورد حمایت توده‌ها قرار داشت، جهت‌گیری‌های عمومی اقتصاد را در مسیری قرار دهد که اختلاف فاز فنی جمهوری‌های ششگانه، به سود یکپارچگی نیروی کار تغییر یابد. در حالی که دستگاه رهبری حزب و دولت وقت یوگسلاوی، و از همان فردای قدرت یابی، با تشخیص زیرکانه این نکته مهم که امپریالیسم و به دلیل حضور نیرومند دیکتاتوری پرولتاریا، در شرایطی نیست که جنگ‌های خانگی دیگری را در درون مرزهای رسمی کشور سازمان دهد، نواختن سازی را آغاز کرد که دنیای "آزاد" را به واکنشی بلافاصله مشتاق نمود. در جریان همین بازسازی اقتصادی بود که رهبری یوگسلاوی، در سال ۱۹۴۸، میلادی، تصمیم قطعی خود را گرفت و با جدائی از اردوی کار، رسماً جهت سرمایه و سرمایه‌داری را برگزید. تا جایی که من اطلاع دارم، جدائی دولت قانونی یوگسلاوی از اردوی کار و دیکتاتوری پرولتاریا، ضمن این که با چاشنی غلیظ اتهام نیز همراه بود، هرگز "بهار" بلگرادی به وجود نیاورد...

جهت‌گیری سیاسی و اقتصادی دولت بلگراد به سود سرمایه‌داری و امپریالیسم، عملاً یوگسلاوی را در مسیر اقتصاد بازار شناور کرد. سود آوری سرمایه، که تحت عنوان "خودگردانی تولید!" قالب شد، ناگزیر جمهوری‌های ششگانه یوگسلاوی را به مناطق فقیر و غنی تقسیم کرد و بر این مینا، رفته رفته ترکیب طبقاتی جامعه را به سود سرمایه و سرمایه‌داری سنگین کرد. فقدان منابع مالی معتبر داخلی، جهت به راه اندازی واحدهای "خودگردان تولید!" زمینه ورود سرمایه‌هائی را فراهم کرد که به مرور دولت بلگراد را به عاملی بی اراده در چنگال بانک‌ها و مجمع باندهائی که بانک جهانی نامیده می شود، تبدیل کرد. مکانیسم تولید سرمایه‌داری، که دولت بلگراد ضامن بازآفرینی آن بود، اکثریت شکننده جمعیت این سرزمین را به سود اقلیتی ممتاز، مستقل از تمام پرامترهای جانبی، فرهنگی و زبانی و ریشه‌های قومی و... به فقر و فلاکت کشانید که به سهم خود و از مدت‌ها پیش، مبارزات پردامنه‌ای را موجب شد. سال‌ها بود که بورژوازی اسلاو و در ترکیب عمومی خود، مخلوطی از صرب و بوسنی و کرووات و اسلوون و... همه اعتراضات معیشتی کارگران و بیروایان را در سراسر کشور سرکوب می کرد. ولی گویا دولتمردان جهان "آزاد!" مشغله دیگری داشتند و از قضا "فرصت" نمی کردند تا مسئله "نا" چیز فقر عمومی را در این کشور بالکانیک مورد بررسی قرار بدهند. روزی یا هفته‌ای نبود که پلیس ضد شورش یوگسلاوی، جمعیت انبوهی از "عوامل نفوذی" آلبانی را دستگیر نمی کرد... تا این که سیر واقعی رویدادها در عرصه بین‌المللی، به جهتی منحرف شد که ضرورت وجودی دولت واحد یوگسلاوی را به عنوان عامل "متعادل" کننده به زیر سؤال برد و احیای سیاستی را موجب گردید که دول امپریالیستی اروپا و از سال ۱۹۱۴، میلادی، به دنبال تحقق آن بودند.

جنگ فرسایشی اردوی کار و سرمایه، با تغییر و تحولی که در رهبری حزب و دولت شوروی به وجود آمد، رفته رفته به سود سرمایه و سرمایه‌داری سنگین و سنگین تر شد. بدون شک، دیکتاتوری پرولتاریا، پس خاتمه جنگ دوم جهانی، با مشکلات عظیم بازسازی اقتصادی روبرو بود. رشد تولید اجتماعی و به دلیل ویرانی و نابسامانی‌های ناشی از جنگ، سیری نزولی یافت. ضمن این که مسئولیت‌های بین‌المللی و حفظ صلح جهانی، که هم چنان در تهدید قرار داشت، مزید بر علت شده بود. اما در مقابل، با توجه به این که اردوی سرمایه نیز در موقعیت بسامانی قرار نداشت، امکانات فراوانی هم برای حل و فصل مسائل اقتصادی وجود داشت. معذالک، دیری نپایید که رهبران شوروی، به جای محاسبه دقیق ظرفیت نیروهای موجود در صحنه، در برابر حجم گسترده مشکلات زانو زدند و با این تصور ساده لوحانه، که گویا تشدید مبارزه طبقاتی مزاحم رشد اقتصادی است، شناسنامه دیکتاتوری پرولتاریا را در حساس ترین لحظه‌ها باطل کردند. سخن برسر یک تغییر نام ساده نبود. حذف اهرم نیرومندی در مد نظر قرار داشت، که

می بایست در بازسازی اقتصادی و چگونگی سازماندهی تولید اجتماعی نظارت می کرد و در جهت گیری های اساسی حرف آخر را می زد. تمام مسئله هم اینجاست. اراجیف بعدی، که گویا استالین "چنین" و "چنان" کرد، سوی "قتل کمونیست های برجسته!" دستور داد که ۱۰۰ میلیون را "بگیرند" و به "دار آویزند"! ۸۰ میلیون را هم راهی "زندانبندان" و... چاشنی های خرننگ کنی بودند که می بایست ضمن لجن مال کردن دیکتاتوری پرولتاریا که به خاطر نجات بشریت بیش از ۲۵ میلیون قربانی داد و پوزه اروپای نازی را به خاک مالید؛... احیای اقتصاد بازار را "زیبا" جلوه دهند، امری "دوست داشتنی"! برای خرده پای حریص و ابله...

با تمام این تفصیلات، امپراتوری شوروی در کرسی یکی از دو قدرت تصمیم گیرنده جهان بعد از جنگ باقی ماند و تا همین چندی پیش با رقیبان آمریکائی و اروپائی خود بر سر بسیاری مسائل چانه می زد. بدین ترتیب، نظام اردوگاهی که در آغاز معرفت تقابل نیروهای سازمان یافته کار و سرمایه، دو الگوی متضاد و متقابل اقتصادی و اجتماعی بود و از دل مبارزه نیروهای فقر و ثروت در دوران معاصر بیرون آمده بود، تا حد نمایش قدرتی ارزان برای چاپیدن جهان سقوط کرد. تا جائی که حفظ این نظام، که ظاهری "متعادل" داشت، عملاً از هر دو جهت در بن بست پرداختها قرار گرفت. توسعه صنایع تسلیحاتی و سازمان های جاسوسی و... تقریباً تمام ظرفیت تولید جهان را بلعید. هزینه های نجومی دستگاه های "عجیب" و "غریبی" که اصلاً خریدار نمی یافت، عملاً تولید فرآورده های مصرفی و غیر نظامی را ناممکن کرده بود. نظام اردوگاهی، صرف نظر از این که چگونه از هم پاشید، دیگر قابلیت دوام نداشت. به دلیل فقر بی مانندی، که خلق کرده بود، دیگر نمی توانست هزینه های بازآفرینی خویش را تأمین نماید. بدین ترتیب و با فروپاشی امپراتوری شوروی و به دنبال آن تعطیل دفتر مرکزی "سوسیالیسم بازاری"! پرونده نظام اردوگاهی هم بسته شد و... همین امر، تمام محاسباتی را که در چارچوب پیشین انجام شده بود، یکجا باطل کرد و جهانی با یک سلسله دولت های ریز و درشت سرمایه داری را به وجود آورد که هیچ مرکز ثقل قابل اعتماد و قابل اعتباری ندارد. قابل توجه این که، همان نظامی که آلمان را در تجزیه نگه می داشت، یکپارچگی دولت واحد یوگسلاوی را هم تضمین کرده بود. و پس از فروپاشی، ضمن این که محدودیت های دولت "بن" را برطرف کرد، همزمان دولت "بلگراد" را در خطر تجزیه و تقسیم قرار داد. اتحاد و یکپارچگی اسلاوها در دولتی واحد، با سیاست بازار گشائی دول امپریالیستی اروپا خوانائی نداشت. برای امپریالیسم آلمان، حاصل هر دو جنگ اول و دوم جهانی، محرومیت از دریای "آدریاتیک" بود که دولت واحد یوگسلاوی بر ۷۰۰ کیلومتر از سواحل شرقی آن فرمان می راند. بعد از فروپاشی امپراتوری شوروی و انحلال پیمان ورشو + زد و بندهای کنونی دولت روسیه، اهمیت بازار شرق و گذرگاه های دریائی بالکان، بیش از پیش افزایش یافته و عملاً همان رقیبان سال ۱۹۱۴، و ۱۹۱۸، میلادی را، در مقابل هم قرار داده است.

زمانی که آمریکا و انگلیس و فرانسه و... مشغول "آزاد سازی" دولت شهر کویت بودند و ترجیحاً به باز پس گیری ۴۰ درصد از ذخائر نفتی جهان، که موقتاً به دولت بعثی - سرمایه داری عراق منتقل شده بود، می اندیشیدند. از قضا دولت "بن" نیز تجزیه یوگسلاوی را به خاطر قبضه کردن دریای "آدریاتیک" تدارک می دید. بی دلیل نبود که مانور یک جانبه آلمان در شناسائی جمهوری های کروات و اسلونی، یعنی بیشترین فاصله از سواحل شرقی "آدریاتیک"، دول هم پیمان را غافلگیر کرد... دیری نپایید که "توافقی" صورت گرفت و با سفر نامنتظر "میتران" به بوسنی که استقرار ۶۰۰۰ سرباز فرانسوی به نام پاسداران "صلح سازمان ملل"! در آنجا را به دنبال داشت، خاطر "یاران" آلمانی هم اندکی آزاده شد. در حالی که امپریالیسم آمریکا و انگلیس، در این تقسیم "برادرانه"! به داشتن ارتباط منظم با دولت "قوی" تر بلگراد قناعت کردند. در واقع، یوگسلاوی، در میان دول امپریالیستی اروپا و این بار با شرکت مستقیم امپریالیسم آمریکا تقسیم شد. این دروغ محض است که گویا دولت واحد یوگسلاوی، به دلیل جنگ های "قومی و قبیله ای"! بود که تجزیه شد و بعد چندین "نیمچه دولت" زائید. در این که یوگسلاوی و همچون همه کشورهای پیشرفته و پس مانده سرمایه داری، در بحرانی سخت فرو رفته بود و عملاً آستان یک سری حوادث داخلی بود، حرفی نیست. ولی نه به این دلیل که گویا صرب ها و کروات ها و بوسنی ها و... علیه یکدیگر خنجر کشیده بودند. کارگران و بینوایان یوگسلاوی و با هر تعلقاتی در سراسر کشور و در تمام جمهوری های ششگانه، قربانیان اصلی مناسباتی بودند که بورژوازی اسلاو، در اتحادی با تمام دولت های "آزاد"! آمریکائی و اروپائی،... در این سرزمین سازمان داد. دولتمردان جمهوری های مختلف، از صرب و کروات و بوسنی و اسلون،... به یک اندازه در این جنایت سهیم بودند و به اتفاق تمام حامیان مالی بین المللی، مسئول فقری بودند که تا مغز استخوان توده ی کارگران و بینوایان شهری و روستائی این کشور رسوخ کرده بود. تجزیه یوگسلاوی حاصل توافق جداگانه هر یک از دول امپریالیستی با گروهی از دولتمردان مرتجع داخلی بود که می بایست شورش های توده ای را علیه دولت فدرال در مجموع خود، به حاشیه براند.

یوگسلاوی، از سال ۱۹۸۹ میلادی، تورمی ۲۰۰۰ در صدی را تا لحظه آغاز جنگ های "جدائی خواهانه"! می گذراند و همراه با ۱۷ میلیارد دلار بدهی خارجی، بیش از ۲۰ درصد بیکار داشت. بدون شک، یوگسلاوی در موقعیت دشواری قرار گرفته بود و با یک جنگ داخلی محتمل فاصله زیادی نداشت. ولی جنگی میان اکثریت شکننده مردم و اقلیت ممتازی که جمهوری های فدرال را در قبضه خویش داشت. از قضا پیش از دخالت سازمان "سازمان ملل متحد"! این آدم کشان حرفه ای آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و... بودند که به عنوان "داوطلب"! بدانجا گسیل شدند تا از کروات های کاتولیک در برابر صرب های ارتودوکس و... دفاع کنند. و چنین نیز کردند. هیچ معلوم نیست که هزینه سنگین این جنگ های "قومی"! و "قبیله ای"! را چه کسی تأمین می کرد. تا این که دول "صلح دوست"! یوگسلاوی را با هم بلعیدند...

ده سال از عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر گذشت



جرج بوش پسر در سال ۲۰۰۰ میلادی به ریاست جمهوری آمریکا نائل آمد و این یک موفقیت بزرگ برای جناح راست افراطی و بنیادگرای مسیحی بود. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و با فروریختن دو برج دوقلو در نیویورک، جرج بوش رئیس جمهور وحشی و تروریست آمریکا جواز رسمی تجاوز به ممالک نفت خیز و استراتژیک افغانستان و سپس عراق را دریافت کرد و آن را در قالب مبارزه علیه تروریسم و جنگ تمدن‌ها برای تحقق نظم نوین در خاورمیانه به پیش برد. جنگی امپریالیستی و تجاوز کارانه‌ای که میلیون‌ها انسان در اثر آن جان باختند و هم چنان تحت رهبری باراک اوباما ادامه دارد. تجاوز به لیبی نیز در همین چهارچوب قابل تبیین است. اکنون ده سال پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، مردم جهان بربریت و کشتار و ویرانی هزار بار مصیبت بارتر و عظیم‌تر، که یاد آور کشتار و تجاوز به خلق ویتنام است را شاهد می‌باشد. طبق گفته وزیر بهداری عراق بیش از دو و نیم میلیون نفر در عراق از سال ۲۰۰۳ تا کنون جانباخته‌اند. ۱۱ سپتامبر به واقع یک نعمت الهی برای امپریالیست آمریکا و اعلام جنگ صلیبی علیه ممالک اسلامی و نفتخیز خاورمیانه در رقابت با سایر امپریالیست‌ها بر سر کنترل منابع انرژی و سرکردگی جهان بوده است. تمام اشک تمساح ریختن و تبلیغات رسانه‌های بورژوازی در مورد رخداد ۱۱ سپتامبر را باید در چهارچوب اهداف استراتژیک امپریالیستی مورد بررسی قرار داد و سکوت معنی دار و راسیستی این رسانه‌ها در مورد قتل عام خلق‌های عراق، افغانستان، لیبی و فلسطین... را محکوم کرد. تنها پاسخ مترقی و انقلابی به این بربریت تروریستی و تجاوزات جنایتکارانه به خلق‌ها، تبلیغ همبستگی بین خلق‌ها و سوسیالیسم به عنوان تنها آلترناتیو این نظم پوسیده و ضد بشری امپریالیستی است. و جز این نیز نمی‌باشد.

سخن هفته

فیس بوک توفان

- یازده سپتامبر ۲۰۱۱

* * * * *

اعلامیه اتحاد چپ ایرانیان در خارج از کشور در اعتراض به سفر احمدی نژاد

اعلامیه زیر در رابطه با شرکت احمدی نژاد رئیس جمهور، جمهوری اسلامی در شصت و ششمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد منتشر گردید و ما به خاطر اهمیت این موضوع و معرفی مواضع اتحاد چپ آن را در توفان الکترونیکی انعکاس می‌دهیم:

"اتحاد چپ ایرانیان خارج از کشور" در اعتراض به این سفر، در اعتراض به جنایات رژیم جمهوری اسلامی - روبروی مقر سازمان ملل حضور می‌یابد. امسال حضور ما با اهداف روشن‌تر در صفوف متحد تر همراه است. امروز دیگر خواست استراتژیکی نیروهای انقلابی به ویژه چپ مبنی بر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که با نوشتن "مرگ بر جمهوری اسلامی" بر دیوارهای خیابان‌ها بیش از سه دهه یعنی از همان آغاز سرکوب‌ها جریان داشت به شعار خیابانی توده‌های میلیونی تبدیل شده است. خاورمیانه در شعله‌های انقلابی توده‌ها، سراسر سرخ شده و توده‌های بپاخاسته در روند انقلاب طومار دیکتاتورها را در هم می‌پیچند.

اعتراض ما به چیست و ما که امروز اینجا جمع آمده‌ایم، چه می‌خواهیم؟

۱ - ما به جهانیان اعلام می‌کنیم: مردم ایران زیر یوغ یکی از ارتجاعی‌ترین رژیم‌های دینی قرون وسطایی با زور سرنیزه، زندان و شکنجه قرار دارند.

۲ - ما به جهانیان اعلام می‌کنیم: طبقه کارگر و قاطبه مردم زحمتکش در وضع بسیار بد اقتصادی بسر می‌برند. بیکاری غوغا می‌کند و با گسترش محاصره اقتصادی ایران، وضع آنها هر روز بدتر می‌شود.

۳ - ما به جهانیان اعلام می کنیم: رژیم جمهوری اسلامی ایران در هیچ زمینه‌ای اصول حقوق بشر را رعایت نمی کند. به قول خود، قوانین شریعه به کار می برد. سنگسار را در حق زنان مشروع می داند، زنان را انسان‌های درجه دوم محسوب می دارد، مبارزات و مقاومت آنها را با اسلحه و خشونت پاسخ می گوید، در برابر اعتراضات دانشجویان و روشنفکران سرکوب را اعمال می کند، از ایجاد سازمان‌ها و تشکلات کارگری جلو می گیرد، رهبران کارگران را به زندان می اندازد و خلاصه یک دیکتاتوری سیاه اسلامی را بر جامعه مسلط ساخته است.

۴ - ما به جهانیان اعلام می کنیم: در ایران کنونی، نه آزادی بیان، نه آزادی اجتماع، نه آزادی تشکیلات، نه آزادی حتی دینی و نه آزادی در زندگی خصوصی موجود است. اسلام سیاسی حاکمین، سایه شوم خود را به تمام شئون فرد فرد ایرانی انداخته و زندان بزرگی را به نام ایران جمهوری اسلامی به وجود آورده است.

۵ - ما به جهانیان اعلام می کنیم: رژیم جمهوری اسلامی به هیچوجه و با هیچ معیاری نماینده مردم ایران نیست، غیر قانونی است، سرمایه‌داران حکومتی آن بزرگ ترین جنایتکاران قرون اخیر ایران هستند.

۶ - ما از مردم جهان می خواهیم، از مردمی که در سمت آزادی و برابری ایستاده‌اند، تقاضا داریم، همراه ما به نام مردم شرافتمند و محترم ایران صدای اعتراض خود را نسبت به عملکرد حاکمین کنونی ایران بلند کنند. از جنبش مقاومت و اعتراضی توده‌های وسیع در سراسر ایران، از مبارزات کارگران و زحمتکشان، جوانان و روشنفکران، زنان که در تمام سطوح مورد ستم هستند، از مبارزات مردم در اعتراض به روش حکومت در خشکاندن دریاچه ارومیه پشتیبانی نمایند.

۷ - جنبش بزرگ توده‌ای که از دو سال پیش برخاست و با سرکوب شدید حاکمین روبرو شد، در جریان پیشروی خود راه انقلابی را در پیش گرفته و امروز با خواست برچیدن کل نظام جمهوری اسلامی، در روند اصلی و تاریخ ساز گام برداشته است. ما در سمت چنین جنبشی قرار داریم. پرچم ما پرچم کارگران و زحمتکشان است. راه نجات مردمانمان را در براندازی کل رژیم با اتکاء به نیروی خود بدون دخالت نیروهای امپریالیستی در مبارزات سرنوشت ساز مردم ایران می دانیم. استقلال، آزادی و برابری پرچم ما است. ما امروز در خیابان‌های نیویورک زیر پرچم "اتحاد چپ" با بدیل سوسیالیستی به عنوان تنها راه مؤثر و در خدمت اکثریت مردم ایران گرد آمده‌ایم.

ما با افتخار اعلام می کنیم ادامه دهندگان راه راستین کلیه مبارزان راه استقلال، آزادی و برابری در یک قرن گذشته‌ایم و با تمام سرکوب و خشونت‌ها، همچنان تا پیروزی نهائی از پای نمی ایستیم.

رژیم جمهوری اسلامی از پایه لرزان، از درون پوسیده و آن قدر ستم روا داشته که دیگر توانائی ادامه حکومت را ندارد. چنانچه مخالفین و پیشروان آنها متشکل شوند و راه و روش مبارزاتی علمی و انقلابی را در پیش گیرند، نه نادر می ماند و نه نادری.

سرنگون باد نظام جمهوری اسلامی

پیروز باد راه انقلابی سوسیالیستی

اتحاد، مبارزه، پیروزی

اتحاد چپ ایرانیان خارج از کشور

دستچینی از گفتگوها در فیسبوک توفان



چرا عده‌ای از تجاوز به لیبی و سرنگونی رژیم معمر قذافی دفاع می کنند؟ استدلالشان چیست؟ این آرایشگران امپریالیسم چه کسانی هستند؟ دوستی که خود را چپ معرفی می کند در حمایت از بمباران ناتو بر فراز طرابلس چنین می گوید:

« اگر نیروهای ناتو وارد عمل نمی شدند قذافی همه را قتل عام کرده بود. مگر یادتان نیست، او با توپخانه و هواپیماهای جنگی مردم خود را بمباران کرد. چرا بیراهه می روید و از اون تونل خود ساخته روشنائی که فکر می کنید در آن نشسته‌ای بیرون نمی زنی! دنیا در حال تحول است و شما دارید در مطالب کلی و کلی گوئی‌های بی محتوا وقت گذارانی می کنید. شما باکره بمانید و به خودتان چه چه و به به بگوئید و در عملی بپوسید. که ادبیات شما همان ادبیات روزنامه کیهان خامنه‌ای است. »

پاسخ:

با این استدلالی که شما دارید اشغال افغانستان و عراق را نیز تائید می کنید. به عبارت دیگر "اگر آمریکا رژیم‌های عراق و افغانستان را سرنگون نمی کرد آنها همه مردم را قتل عام می کردند!!" با این منطق شما به امپریالیسم و استعمار پناه می برید تا مردم را از شر رژیم‌های ارتجاعی رها کنید. امپریالیست‌ها مبشر رهائی خلق‌ها نیستند. آنها برای غارت و چپاول منابع طبیعی به منطقه لشکر کشی کرده‌اند و نه رهائی مردم. امپریالیسم یعنی ارتجاع سیاسی. آزادی مردم از قید ارتجاع وظیفه خود مردم و به دست خود آنها صورت می گیرد و نه نیروهای متجاوز خارجی. توصیه می کنیم کتاب امپریالیسم بالاترین فاز سرمایه‌داری اثر فناناپذیر لنین را بخوانید تا پی به ماهیت آن ببرید. موفق باشید

دوستی در انتقاد به بیانیه حزب کار ایران (توفان) در مورد سرنگونی رژیم قذافی توسط ناتو چین می گوید:

« من در ایران هستم و مردم ایران از سرنگونی قذافی خوشحالند و از ان دفاع می کنند و در ضمن حزب کمونیست کارگری هیچ گاه از اشغال افغانستان دفاع نکرده است این حرفها را خودتان در آوردید... »

پاسخ:

دوست عزیز، در ایران بودن یا نبودن شما چیزی را تعیین نمی کند، مهم ماهیت موضع سیاسی است و بیهوده تلاش نکنید تا از این طریق به نظرات انحرافیتان قوت بخشید. مشکل شما مبارزه با امپریالیسم وحشی و استعمارگر نیست، بلکه برعکس شما خصلت مترقی به ماهیت آن می دهید و بر تجاوزات امپریالیستی به کشورهای "غیرمتمدن" مهر تائید می زنید. چرا سوراخ دعا را گم کرده‌اید و در هوا بحث می کنید چرا از حمله این مقاله به کشورهای امپریالیستی ناراحت شدید؟ آیا غیر از این است که رهبر کبیرتان آقای منصور حکمت این تز ارتجاعی را در مغزتان فرو کرده است که امپریالیسم مترقی است، صهیونیسم مترقی است، اما اسلام سیاسی وحشی و ارتجاعی است، طالبان ارتجاعی است، جمهوری اسلامی ارتجاعی است و غیره. آری به زعم شما فقط اینها ارتجاعی‌اند اما آنها مترقی‌اند.... می گوئید نه؟ ببینید رهبرت چه گفته است:

در انترناسیونال هفتگی "حزب کمونیست کارگری" شماره ۳، ۶ مهر ۱۳۸۰ در مقاله "دنیا پس از ۱۱ سپتامبر" به قلم منصور حکمت در مورد ارزیابی مثبت کردن تجاوز به افغانستان توسط امپریالیست آمریکا چین می خوانیم: « درقبال نفس حمله آمریکا به افغانستان چه می توان گفت آیا "دست‌ها از افغانستان کوتاه!" یک موضع اصولی و پیشروست؟ مردم افغانستان و اپوزیسیون آن جز این به شما خواهند گفت.... اما سرنگونی طالبان توسط ارتش‌های خارجی به خودی خود محکوم نیست. طالبان یک دولت مشروع در افغانستان نیست باید سرنگون شود.. »

تمام بحث منصور حکمت دفاع از امپریالیسم است، دفاع از استعمار است زیرا برای "تضعیف اسلام سیاسی" توسط امپریالیست‌ها حساب ویژه‌ای باز کرده و از بربریت امپریالیستی و اشغال و تجاوز به کشورهای خاورمیانه دفاع کرده است.... راه دور نرویم، همین چند ماه پیش حزب شما از تصمیم تجاوزکارانه شورای امنیت در بمباران لیبی حمایت کرد و تحت نام کمونیسم به کمونیسم لجن می پاشد و به زائده امپریالیسم تبدیل شده است. آیا اینها همه کافی نیست تا شما به خود آئید و دست از این دنباله روی بردارید. آیا فرقی بین شما و هواداران خمینی است که شعار می دادند "حزب یعنی حزب الله و رهبر یعنی روح الله! تا حالا نمی دانستیم ریختن فسفر سفید بر فراز افغانستان و کشتن مردم خصلت مترقی هم دارد!!

دوست عزیز، حزب عزیز و "مدرنتان" سال‌هاست از امپریالیسم و استعمار فضیلتی ساخته و به دفاع از آن پرداخته است. آقای منصور حکمت رهبر و ایدئولوگ این حزب دریافت کمک مالی از رژیم صهیونیستی اسرائیل را مطابق یک قطعنامه درونی در رابطه با سیاست خارجی این حزب مجاز دانسته و به تبلیغ سیاست حمایت از "اسرائیل دموکراتیک و مدرن" پرداخته است. این حزبی که شما از آن دفاع می کنید از اشغالگری‌های امپریالیستی در منطقه خاورمیانه دفاع می کند و نیازی به اسناد و فاکت‌های آنچنانی نیست. این اسناد را می توانید از آرشیو این حزب بیرون بکشید. به همین بمباران لیبی و سرنگونی رژیم قذافی بنگرید که چگونه حزبتان از سیاست استعماری دفاع کرده و به مجیزگو و هوراکش امپریالیسم تبدیل شده است. و بر همین اساس "حکک" مخالف خروج فوری و بی قید و شرط نیروهای متجاوز از خاک کشورهای عراق و افغانستان و اصل حق تعیین سرنوشت خلق‌ها نزد این حزب محلی از اعراب ندارد و از واژه ملی و ملت و استقلال بیزار است. خوب است کمی بیشتر تعمق کنید و مانند هواداران خمینی کورکورانه شعار ندهید!

دوستی در انتقاد از مقاله خط مشی سکوت در برخورد با طرح و برنامه حزب توده ایران چنین می گوید:

«... در مورد حزب توده حرف خاصی ندارم اما در مورد استالین به نظر من استالین یک فرد راست و ناسیونالیست بود نه یک مارکسیست انقلابی. معاملات استالین با امپریالیست‌ها و فاشیست‌ها بر سر انقلابات چین و اسپانیا و فرانسه و... نشان از چهره ضد انترناسیونالی استالین دارد. تز ساختمان سوسیالیسم در یک کشور خود پیش زمینه تز همزیستی مسالمت آمیز با سرمایه‌داری بود. که از قضا این موضوع هم به استالین مربوط است. استالین انقلاب اکتبر را منحرف و یک رژیم منحن بوروکراتیک را جایگزین حکومت شوراهای کرد. کشتاری که استالین از متفکرین مارکسیست کرد ضربه بزرگی را به جنبش کمونیستی زد.»

پاسخ:

دوست عزیز، شما با تز امکان انقلاب سوسیالیستی در یک کشور مخالفید معلوم نیست چرا استالین را مورد حمله قرار می دهید و نه لنین. زیرا این لنین بود که در تزهایش در مورد اروپای واحد و رشد ناموزون سرمایه‌داری و انحصارات امپریالیستی امکان انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را و نه در هر کشوری را تئوریزه نمود و شاگرد وفادارش استالین رهبر حزب بلشویک و ادامه دهنده راه او آن را عملی نمود. پس شما با لنین مخالفید و خود را پشت حمله به استالین پنهان کرده‌اید. شما اساساً مارکسیسم لنینیسم را قبول ندارید و چه خوب است، شرافتمندانه آن را بیان کنید تا بتوان شفاف تر و روشن تر به بحث پرداخت. تزهای ورشکسته و ضد انقلابی ترسکیست و انواع و اقسام رفرمیست‌ها و ضد لنینیست‌ها و هم صدا شدن با هارترین محافظ سرمایه داری در فحاشی به استالین امر تازه ای نیست مسئله هر انقلابی کسب قدرت سیاسی است و انقلاب اکتبر با کسب قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک سر آغاز انقلاب پرولتاریائی در سراسر جهان است. لنین در بحث با آن جریاناتی که در انتظار انقلاب جهانی بودند و بلشویک‌ها را از پیشروی برای ساختمان سوسیالیسم منع می کردند زیرا انقلاب در غرب با شکست مواجه شد، پاسخ دندان شکنی داد و گفت حال که قدرت سیاسی را در دست داریم، حمایت قدرتمند کارگران و دهقانان را با خود داریم و از حمایت معنوی زحمتکشان سراسر جهان برخورداریم ... آیا اینها کافی نیست تا به امر ساختمان سوسیالیسم پردازیم. بدین رو اکثریت رهبری حزب بلشویک به دور نظر لنین حلقه زدند، آستین‌ها را بالا زدند و به کار عظیم رهبری ساختمان سوسیالیسم پرداختند. ترسکیست‌ها از آنجا که امکان ساختمان سوسیالیسم را باور ندارند و امکان انقلاب و کسب قدرت سیاسی را نیز بیهوده می پندارند، دائماً سفسطه می کنند. ظاهراً از انقلاب سخن می گویند لیکن در عمل چوب لای چرخ انقلاب می گذارند و خرابکاری می کنند. آنها در انتظار انقلاب جهانی هستند و این یک نظریه ضد انقلابی و ضد لنینیستی است. کسانی که انقلاب اکتبر را رد می کنند، ساختمان سوسیالیسم را به تمسخر می گیرند، به لنین و استالین و رهبران انقلاب اکتبر حمله می کنند و تمام دستاوردهای عظیم اکتبر را به هیچ می انگارند پاسیویست‌های ضد کمونیستی هستند که اساساً اعتقادی به انقلاب و ساختمان سوسیالیسم و درس آموزی از تجارب تاریخی پرولتاریا ندارند. حملات ضد کمونیستی با حمله به استالین آغاز شد سپس به لنین و مارکس رسید. امروز دیگر روشن شده، که همه آنهائی که به مخالفت با استالین پرداختند سرانجام به نفی انقلاب و سوسیالیسم و حزبیت و تمام مبانی اصولی کمونیستی رسیدند. دوست عزیز، امیر عباس، اگر شما مخالف امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور هستید پس چرا موافق کسب قدرت سیاسی و امکان انقلاب سوسیالیستی در یک کشور هستید؟ اگر به چیزی اعتقاد ندارید چگونه می خواهید کارگران را دعوت به امری بکنید که خود بدان ایمان ندارید؟

طبق نظر شما پرولتاریا در روسیه و چین نمی بایست قدرت سیاسی را می گرفتند و دست به ساختمان سوسیالیسم می زدند. اگر چنین است پس شما با تز رشد نیروهای مولده منشویک‌ها و ترسکیست‌ها و رهبری بورژوازی برای فراهم کردن کامل شرایط مادی انقلاب و انتظار انقلاب جهانی موافقت می کنید. بی دلیل نیست اکثر احزاب ترسکیست در جهان گرایش شدید سوسیال دموکراتیک دارند و عملاً در این احزاب ادغام شده‌اند. دوست عزیز، نظرات شما در هم و برهم و ملقمه‌ای از همه چیز است. شما اصول و مبانی مارکسیسم لنینیسم را قبول ندارید و تحت تأثیر تبلیغات ضد کمونیستی هستید. لطفاً برای قضاوت در مورد دادگاه‌های مسکو و تغییر تحولات شوروی در آن سال‌ها کتاب‌های منتشر شده‌ای نظیر **توطئه بزرگ و افسانه استالینسم** را بخوانید تا منطقی به قضاوت بنشینید. این کتاب‌ها را می توانید از کتابخانه اینترنتی توفان تهیه کنید.

دوستی که خود را چپ معرفی می کند با حمله به استالین، حزبیت را مردود اعلام کرده، به دفاع از آنارشیسم و سیستم شورائی بدون رهبری حزب می پردازد. کعبه آمال این دوست، باکونین است. لب مطلب این دوست چنین است:

« استالین باعث شد که زحمتکشان جهان و روسیه از سوسیالیسم دولتی رو گردان شوند و بهانه برای تبلیغات ضد کمونیستی در جهان شود که به دست بورژوازی انجام می گیرد. البته این تبلیغات هر چند بر اساس بعضی از واقعیت‌های جنایتکارانه استالین بوده است ولی نشانی از ترس و وحشت جهان غرب سرمایه‌داری از کمونیست دارد.»

حزب "آهنین پرولتاریا" را اگر آن طور که استالین در عمل انجام داد، لنین و مارکس رد می نمودند و پس از تجارب با احزاب این چنین "آهنین" که "فاطعیت انقلابی" را در اعدام و پاکسازی استالینیستی بیان می کنند و بعد از چند دهه تجربه با احزاب مختلف داخلی و خارجی که در تاریخ احزاب به اصطلاح مارکسیستی نشان داده شده است باید گفت که زحمتکشان نیاز به خود سازماندهی شورائی دارند و نه یک حزب که به جای ولایت فقیه بنشیند و خود را مقدس بخواند و "نماینده پرولتاریا" و بعد هم پدر پرولتاریا را جلوی چشمش بیاورد و هرکس هم که انتقادی کرد به سبک حزب الهی های رژیم به عنوان عامل امپریالیسم معرفی کرده و بعد هم اگر در قدرت باشد سرکوب نماید. نه! زحمتکشان نیاز به این نوع احزاب ندارند و باید خود پایه های حکومت خود را بر اساس شوراها به پا کنند و اگر هم با تهمت منشویسم آمده اند. من معتقد هستم اگر مارکس و لنین هم زنده بودند و این دگماتیسم و مقدس بودن حزب و احزاب را تجربه می کردند، امروز حرف دیگری می زدند همان طور که بین گفته های مارکس جوان و مسن تر تفاوت بود. امروز هم پس از بیش از گذشت صدسال، مارکس در این رابطه با سازماندهی زحمتکشان حرف های دیگری می زد که حتماً دگماتیست های حزبی امروزی او را نیز مورد اتهامات مختلف قرار می دادند. »

پاسخ:

دوست عزیز، سرویس های جاسوسی جهان سرمایه داری که به مدرن ترین دستگاه های تکنیکی قرن بیستم مجهزند و جعل اسناد و یا بهتر بگوئیم تولید اسناد جعلی مورد لزوم برای تبلیغات ضد کمونیست، فقط یکی از کارهایشان است، میلیاردها دلار صرف مخدوش کردن حقایق تاریخی کرده و می کنند. دیگر چه کسی است که کتاب "مشهور" سولشنیستین را که هدفش فقط و فقط سمپاشی علیه استالین است، نشناسد؟ یا کتاب ۷۰۰ صفحه ای "روی مدوف" را تحت عنوان "در دادگاه تاریخ" که به فارسی نیز ترجمه شده و ابتکار جالبش جمع آوری تمامی دروغ های تاریخ نویسان بورژوازی علیه استالین در یک جلد است. و یا کتاب "اسرار مرگ استالین"، "اسرار مرگ گورکی" و غیره، لیست کامل این کتاب ها که هر کدام به سبک دیگری افسانه استالینیسم را نشخوار می کنند.....

بت پرستی کارگری یک عقب گرد تاریخی به دوران قبل از انقلاب اکبر است. این تفکر انحرافی به زمانی بر می گردد که لنین با اکونومیست ها به مبارزه برخاسته بود و کتاب مشهورش را بنام چه باید کرد به رشته تحریر در آورد. این کتاب مبنای تئوریک حزب طبقه کارگر است. تفکر "کارگر پرستی" و "بت سازی" از کارگران غیر کمونیست به صرف کارگر بودن و "دست های پینه بسته" شکل معینی از همان تفکر اکونومیستی است که تا کنون در اشکال "توده پرستی" و دنباله روی از "توده ها" تا کنون در جنبش کمونیستی ایران به عنوان انحرافات خطرناک بروز کرده است.

در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی این تفکر اکونومیستی پس از کسب قدرت سیاسی نیز بروز کرد و منحرفین درون حزب می خواستند با شعار "کارگران همه چیز و حزب هیچ چیز" نقش رهبری حزب طبقه کارگر، نقش عامل آگاهی و ایدئولوژیک را به صفر برسانند و زمینه خلع سلاح حزب و عملاً زوال دولت شوروی را فراهم آورند. با این تفکرات آنارکو سندیالیستی و حامیان "خودمختاری های کارگری" به شدت مبارزه شد و نقش ضد انقلابی آنها در همان زمان حیات رفیق لنین بر ملا گردید.

امروز نیز ما با ضدیت با حزبیت روبرو هستیم. این ضدیت محصول خیانت رویونیست ها است که سال های فراوان در پشت نقاب "حزب طبقه کارگر"، نظریات ضد انقلابی خویش را پخش می کردند که با مخالفت روبرو شد. بودند کسانی که در دام رویونیست ها افتادند و به نفی حزب رسیدند زیرا به زعم آنها این حزب بود که رویونیسم می آفرید. آنها رابطه میان ایدئولوژی، سیاست و سازمان را که مارکس و لنین به آن تکیه می کردند نفهمیدند. این انحراف تفاله دوران مبارزه با رویونیسم خروشچی است. سرنوشت احزاب رویونیستی که از منافع طبقه کارگر دفاع نمی کنند و حتی در عراق از استعمار به حمایت برخاسته اند در مقابل ماست.

در برخورد به شورا و حزب

همه می دانند که توده مردم به طبقات تقسیم می شوند..... و طبقات معمولاً و در اکثر موارد و اقل در کشورهای متمدن کنونی از طرف احزاب سیاسی رهبری می شوند! و احزاب سیاسی بر حسب قاعده معمول از طرف گروه های کم و بیش ثابت از اشخاصی که صالح تر و صاحب نفوذ تر و مجرب تر هستند و برای کارهای مسئولیت دار انتخاب شده و رهبر خوانده می شوند، اداره می گردند... ولی اگر بخواهیم در این بحث به جایی برسیم... که به طور کلی دیکتاتوری توده ها را با دیکتاتوری پیشوایان در مقابل یکدیگر قرار دهیم سفاقت و مفت گوئی خنده آوری است. تنها رهبری حزب طبقه کارگر قادر است که انرژی بی پایان توده ها را برای پیکار عظیم و دوران ساز کنونی رها ساخته و به تخریب دنیای ستم بکشاند. انگلس نیز حاکمیت حزب را از حاکمیت طبقه کارگر جدا نمی داند و در مورد حزب آلمان می نویسد:

« حزب طبقه کارگری سوسیال دموکراتیک آلمان از آنجا که حزب طبقه کارگر است، لزوماً "سیاست طبقاتی" سیاست طبقه کارگر را اعمال می کند و چون هر حزب کارگری از این مبداء برمی خیزد که حاکمیت را در دولت تصرف کند، حزب کارگری سوسیال دموکراتیک آلمان نیز خواستار حاکمیت خود، حاکمیت طبقه کارگر و بدین قسم حاکمیت طبقه است. » (درباره مسکن - انگلس)

طرح حذف رهبری حزب بر این ارگان‌ها در حقیقت همان شعار معروف "بی حزبی" بورژوازی است رهبری حزب انقلابی از شوراهای و یا اتحادیه‌ها و هر ارگان توده‌ای دیگر حذف گردد آن ارگان از محتوی انقلابی خود خالی شده و راهی جز پذیرش رهبری احزاب غیر پرولتری باقی نمی‌ماند. حتی یکی که بی حزبی را برای پرولتاریا تبلیغ می‌کند، نه برای خود و حذف رهبری حزب بر این ارگان‌ها را نیز به معنی حذف رهبری حزب خود نمی‌داند. تجربه قیام کارگران و ملوانان کرونشتاد (۱۹۲۱) و شوراهای آن نمونه قابل توجه‌ای است، این شورش که توسط منشویک‌ها و اس‌ارها و بر زمینه کمبودها و گرسنگی تحمیلی متأثر از سالیان متمادی جنگ به وجود آمد، توانست بخشی از کارگران را که تحت تأثیر محیط خرد بورژوازی - قرار داشتند، علیه بلشویک‌ها و رژیم شوروی بشورانند تا "شوراهای بدون کمونیست‌ها" در روسیه مستقر گردد. شعار این شورش که بورژوازی بین‌المللی، آن را "انقلاب خلق" و کرونشتاد را "دژ تسخیر ناپذیر کارگران" می‌نامید، "حاکمیت به شوراها، نه به احزاب" بود - همان بیانی که اغلب ضد لنینیست‌ها از "زاویه چپ" در تجزیه و تحلیل انقلاب روسیه و علل شکست به کار می‌برند - تا دولت دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کنند. اما لنین ماهیت این دغلكاری خرد بورژوازی را که با شعار دهن پرکن "کارگری" به مقابله حزب بلشویک برخاسته بودند، بر ملا ساخت و بی توجه به عناصر کارگری شرکت کننده در این دام بورژوازی، دستور سرکوب و تصرف این "دژ تسخیر ناپذیر" را صادر نمود

شما می‌گوئید اگر آنها (مارکس و انگلس) زنده بودند به نظر شما می‌رسیدند و در تئوری حزبیت تجدید نظر می‌کردند. دوست عزیز، کمی تعمق کن و بعد بنویس!

مارکس چون پیش بینی می‌کرد که عده‌ای نازا و ضد حزب به نام کارگران به پرت و بلا گونی خواهند پرداخت از همان آغاز، مانیفست را به نام مانیفست حزب کمونیست انتشار داد تا برنامه، مورد سوء استفاده آنارشیست‌ها قرار نگیرد. وی با این کار خود زبان دراز آنارشیست‌ها را کوتاه کرد.

"می‌گوئید مارکسیسم دگم نیست"

این درست است که مارکسیسم شریعت جامد نیست و همواره تکامل پیدا خواهد کرد. سرمایه‌داری رقابت آزاد به انحصارات و سرمایه‌مالی یعنی امپریالیسم تبدیل شد. لنین با توجه به این تکامل سرمایه‌داری تئوری و تاکتیک پرولتاریا در عصر امپریالیسم را تدوین کرد و تئوری مارکس را تکامل داد و به جلو راند. لنینیسم محصول تکامل مارکسیسم در دوران امپریالیسم است. انقلاب در یک کشور آن هم در کشور عقب مانده با رشد پائین نیروهای مولده، ممکن است. دیدیم که انقلاب در روسیه عقب مانده آغاز شد و تحت رهبری حزب بلشویک به پیروزی رسید. این صحت تزه‌های لنین و تکامل مارکسیسم را به اثبات می‌رساند. لنین حزب و تئوری حزبیت مارکس را نیز تکامل داد همان طور که تئوری دیکتاتوری پرولتاریای مارکس را تکامل بخشید. شما دوست عزیز، الفبای مارکسیسم را که سازمان و حزب کمونیست است را به دور افکنده‌اید و همراه با بورژوازی بی حزبی و بی سازمانی را تبلیغ می‌کنید در حالی که بورژوازی حزب و تشکیلات خود را دارد و از این طریق کارگران را تحمیق و به دنبال خود می‌کشاند. آیا غیر از این است که مارکسیسم با انقلاب، کسب قدرت سیاسی، استقرار سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا و طرح با نقشه و هدفمند اقتصاد برای جلوگیری از هرج و مرج و آنارشی و تولید بر اساس نیاز مردم و نه سود و همه اینها تحت رهبری ستاد فرماندهی واحد یعنی حزب تعریف می‌شود؟ با لجبازی که نمی‌توان به مسائل بغرنج جامعه پاسخ داد. مارکس آگاهانه کلمه کمونیست را بعد از مانیفست قرار داد و این امر بدین معناست که حزب کمونیست برای کارگران و زحمتکشان و روشنفکران کمونیست است یعنی عناصر پیشرو و نه کارگران عقب مانده و نا آگاه. کارگرانی که هنوز به مارکسیسم نرسیده‌اند، در اتحادیه‌های صنفی متشکل می‌شوند تا در این مکتب آموزش پایه‌ای فعالیت تشکیلاتی را فراگیرند.... سوسیالیسم جامعه آگاهیست زیرا رهبری سیاسی آن در دست آگاه‌ترین نیروی جامعه است که از همه کارگران و زحمتکشان دفاع می‌کند. شما امروز به آنارشیسم رسیده‌اید که این نه تکامل مارکسیسم بلکه یک پس رفت سیاسی و بر ضد اصول و مبانی کمونیستی است

حزبیت و پیوستن به حزب چاره درد است

در جمع است که می‌توان به نیروی جمع پی برد و با منش فردی و روحیات خرد بورژوائی مبارزه کرد و زمینه‌ای را فراهم نمود که امکان خوش رقصی و رشد انفراد منشی و روحیه ضد حزبی را از بین برد. این است که دشمنان حزب که در جبهه ضد حزبی با منش فردی و بر اساس "منیت" خویش گرد آمده‌اند با تلاش زیاد مانع آن هستند که رهروان صمیمی راه آزادی طبقه کارگر راه درست خویش را پیدا کنند. دامن زدن به آشفته فکری از این قبیل سلاح‌هایی است که آنها در مبارزه ایدئولوژیک از آن استفاده می‌جویند. آنها مریدان خویش را پند و اندرز می‌دهند که صبر را پیشه سازند تا آنها از غوره حلوا سازند و همه مسایل جنبش را در گذشته و حال و آینده حل کرده و برای آنها پاسخ قانع کننده پیدا نموده و آن گاه از نقطه صفر شروع به مبارزه نمایند. مبارزه‌ای که باید بر خلاف مبارزه گذشتگان "بی عیب و نقص" باشد و مو لای درزش نرود. با این اطمینان که دیگر در مقابل همه مانورهای دشمن، تهدیدات، ستون پنجمی‌ها و اشتباهات مصونیت پیدا کرده‌اند.

داروی این بیماری‌ها حزب است که بر اساس اعتقاد به دانش مارکسیسم لنینیسم، قبول حزبیت و تن در دادن به موازین حزبی سازمانی قادر است که این افکار را مهار کند و پادزهر آن را مهیا نماید و راه کسب قدرت سیاسی را با زدودن غبار راه‌ها بگشاید

اعلامیه حزب کمونیست کارگری در رابطه با حضور احمدی نژاد در نیویورک:

« سخنان فاشیستی احمدی نژاد در کنفرانس قبلی دوربان با پرتاب گوجه فرنگی گندیده و ترک بسیاری از حاضرین از سالن، جواب گرفت. چرا این بار که هزاران صفحه دیگر به پرونده اعدام‌ها، شکنجه‌ها، تجاوزها و سرکوب‌های سران جمهوری اسلامی اضافه شده، به رئیس‌جمهورش اجازه حضور در این کنفرانس داده شود؟ حضور و پذیرش رئیس‌جمهور چین دولت سرکوبگری در یک مجمع بین‌المللی نه تنها از جانب مردم ایران بلکه از جانب هر انسان آزاده‌ای در سراسر جهان به شدت محکوم است. شرکت در کنفرانسی که مدعی بحث حول نژادپرستی و حقوق بشر است، مشروعیتی به جنایتکاری مانند احمدی نژاد نمی‌دهد، برعکس علامت سوال بزرگی بالای سر چنین کنفرانسی قرار می‌دهد. » -تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۱

پاسخ:

این حرف در صورتی صادقانه است که این شامل حال رژیم نژاد پرست و متجاوز اسرائیل و یا عربستان سعودی که همین تازگی‌ها بحرین را به اشغال خود در آورد و جنایتش کمتر از رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی نیست.... گردد. اما اعلامیه پایش در این موارد می‌لنگد و خواهان نزاع و جدل با اسرائیل نیست.. (منتقد)

هوادر حکم: "اساس سوسیالیسم انسان است"

"چرا هر وقت کسی خواستار مجازات رژیم اسلامی می‌شود پای اسرائیل به وسط کشیده می‌شود من موافق مخالفت با عدم شرکت احمدی نژاد و اعتقاد دارم نباید چشم را بر روی واقعیت‌ها بست اسرائیل تنها کشوری در خاورمیانه که از انتخابات آزاد و آزادی‌های سیاسی برخوردار است و از خود در برابر فاشیست‌های حماس و حزب‌الله دفاع می‌کند اگر حزب کمونیست کارگری این قدر شرف و جرأت دارد و این واقعیت‌ها را ابراز می‌کند نباید شانتاژ شود. منصور حکمت از حق همه انسان‌ها دفاع کرد و شامل همه انسان‌ها، اسرائیلی‌ها هم می‌شوند. احمدی نژاد فاشیست است ولی مسلمانان افراطی را رهبری می‌کند عامل اصلی نا آرامی‌ها در عراق و افغانستان، رژیم اسلامی است و اگر وجدان داریم پشت سر تجاوز و بمباران به اسرائیل هم حماس و حزب‌الله تروریست هستند یعنی احمدی نژاد. اگر اسرائیل نبود شاید تا به حال رژیم اسلامی تا به حال بمب اتمی هم می‌داشت"

واقعا هوادر منصور حکمت صادق است و من به صداقت ایشان که بی‌پرده از رژیم نژاد پرست و صهیونیست و متجاوز اسرائیل که بیش از ۶۰ سال خلق فلسطین را آواره و قتل عام کرده و هر روز جنایت می‌آفریند و علاوه بر اشغال سرزمین فلسطین بخشی از خاک لبنان و سوریه را نیز تحت اشغال خود دارد و به هیچ یک از قوانین بین‌المللی احترام نمی‌گذارد،... حمایت می‌کند و آن را یک رژیم دموکراتیک می‌داند، احترام می‌گذارم. حال از ایشان نهایت تشکر را میکنم که به همین روشنی دریافت کمک مالی از اسرائیل را که حزبشان مورد اتهام است بیان کنند و از این امر دفاع نمایند. شما واقعا صادق هستید. من به شما احترام می‌گذارم (منتقد)



زنده باد سوسیالیسم، این پرچم نجات بشریت

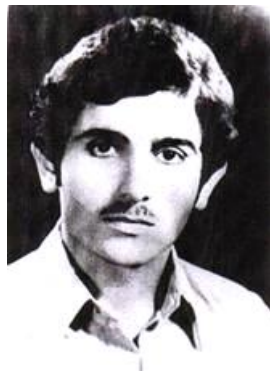
یاد رفقا احمد دالری و دولفقار عمرانی تبار گرامی باد



رفیق احمد دالری

رفیق احمد دالری در سال ۱۳۳۲ در خانواده‌ای زحمتکش در شهر شیراز به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانی را در شهر آبادان گذراند و جهت ادامه تحصیل به انگلستان رفت. در آنجا با کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی (اتحادیه ملی) آشنا گشت و بزودی در زمره فعالین آن در شهر برادر فوردر آمد و در همین اوان با سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان آشنا گشت.

رفیق احمد از رفقای اصولی و فعال کنفدراسیون بود. او همواره با متانت و صبوری که خاص وی بود صحبت می کرد و کلامی دلنشین داشت. از جمله فعالیت‌های وی در افشای رژیم منفور شاه در خارج از کشور در اشغال کنسولگری منچستر و هم چنین تدارک و شرکت در اعتصاب غذای ۵ روزه که در شهر منچستر در اعتراض به کشتار رژیم شاه و به خاطر آزادی زندانیان سیاسی برگزار گردید بود. هم زمان با انقلاب خلق‌های ایران در بهمن ۵۷، رفیق احمد به همراه عده‌ای از رفقای رهنمایان رهسپار ایران گردید و در شهر آبادان به فعالیت پرداخت. بعد از شروع جنگ به سازماندهی مردم محل خود که با دست خالی مجبور به مقابله با ارتش متجاوز عراق بودند، پرداخت ولی بزودی تحت تعقیب از طرف رژیم انحصار طلب جمهوری اسلامی قرار گرفت و مجبور به ترک آبادان شد و به خانواده خود در شهر شیراز پیوست و در آنجا تا زمان دستگیری در بهار ۱۳۶۲ دمی از فعالیت جهت تحقق آرمان والای پرولتاریا باز نایستاد. و بالاخره به جرم "عضویت در حزب طبقه کارگر ایران و مبارزه برای دنیائی خالی از استعمار، توسط جلاخان رژیم سیاه دل جمهوری اسلامی و پس از تحمل شکنجه‌های بسیار در مهر ماه ۶۲ به دار آویخته شد.



رفیق دولفقار عمرانی تبار

رفیق دولفقار از کمونیست‌های با سابقه بود که قبل از احیای حزب به سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان پیوسته بود. او ۳۶ سال پیش در محمود آباد مازندران به دنیا آمد. دوران کودکی خود را با فقر و رنج گذراند. از همان آغاز زندگی مجبور شد که روی پای خود بایستد و همراه با کار سخت در تلاش معاش به تحصیل نیز بپردازد. او به دلیل هوش و استعداد سرشار خویش و به همت پشتکار و جدیت خود، علیرغم آن شرایط بد اقتصادی موفق شد که به

دانشگاه راه یافته و مهندسی برق را بیابان رساند. در دوران دانشگاه به همراه رفقای قهرمان خویش رفیق قدرت فاضلی و رفیق جان برار روحی تظاهرات متعددی علیه رژیم شاه رهبری نمودند.

رفیق ذولفقار که در کوره زندگی پرمشقت خویش درس مبارزه آموخته و آبدیده شده بود، به جستجوی پذیرش اندیشه دوران سازی بود تا بتواند تمامی آمال و آرزوی مردم دردمندی را که خود به آنها تعلق داشت، پاسخ دهد. طولی نکشید که عاقبت محبوب خود را یافت و از طریق رفیق قدرت با سازمان توفان آشنا گردید و با آن وصلت نمود؛ وصلت که تا پایان عمر پر ثمر خویش بر تعهدات آن وفادار ماند. تمامی زندگی رفیق ذولفقار زندگی سازمانی بود. او یک کادر حرفه‌ای حزب بود، از آن کادرهای ارزشمندی که حزب بدون آنها قادر به حیات نمی‌تواند باشد. او کادری بود که در رابطه با رفیق قدرت رشد یافت، پرورش نمود و به یک کمونیست ارزنده تبدیل گردید. او از یاران نزدیک و قدیمی رفیق قدرت بود و صادقانه تا آخرین قطره خون خود به راه دوست، هم‌رزم و آموزگار خود وفادار ماند.

رفیق ذولفقار پس از پایان تحصیلات از آنجا که نمی‌خواست تا به عنوان مهندس برای تأمین سود بیشتر بورژوازی فرمانده سیستم استثمار باشد، علیرغم حقوق و درآمد چنین مشاغلی برای پرورش نسلی انقلابی به معلمی روی آورد و در روستاها و شهرهای شمالی کشور معلم شد. همه می‌دانند که چنین افرادی با چه عشقی و ایمانی معلمی را انتخاب می‌کنند، آنها نه تنها وظایف یک معلم معمولی را انجام داده بلکه به همراه آن درس انسان بودن، درس شهامت داشتن، و درس مبارز بودن را می‌آموزند.

رفیق ذولفقار در جریان انقلاب علیه رژیم پهلوی فعالیت بسیار داشت و در جریان این مبارزات بارها تا نزدیکی مرگ پیش رفت. هر جا که تظاهراتی بود، هر جا که اعتراضی صورت می‌گرفت، او در آنجا حضور داشت. نقش رفیق در فعالیت‌های روستائی نیز بسیار ارزنده بود. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مبارزاتی این رفیق به همراه رفیق جان برار و رفقای دیگر محمودآباد، برپائی شورای دهقانی در روستای "سرخه رود" از توابع محمود آباد بود.

به همت این رفقا شورای ده به وجود آمد که کنترل و اداره ده را به دست گرفت، زمیندار بزرگ ده متواری شد، ویلا، انبار ذخیره، لوازم کشاورزی و زمین‌های او به نفع مردم در اختیار شورا قرار گرفت. رفقای ما در آنجا به کمک دوستان و هوادارن پزشکی خود یک درمانگاه برای مردم زحمتکش و یک داروخانه کوچک به وجود آوردند که برایگان خدمات پزشکی در اختیار روستائیان قرار می‌داد. آنها این روستا را به صورت کانون گسترش و انتقال قدرت به شورای دهقانان در آورده و به نقاط دیگر نیز سرایت داده بودند.

پس از انقلاب رفیق ذولفقار به مسئولیت کمیته حزب انتخاب گردید و به کمک رفیق قدرت توانست شبکه‌های حزبی را به سرعت در آن منطقه گسترش دهد. همین فعالیت‌های شبانه روزی بزودی او را به عنوان یک مدافع سرسخت زحمتکشان، معروف و مشخص نمود. این امر باعث شد که پس از ۳۰ خرداد و تسلط فاشیسم او دیگر نتواند در محل خود باقی بماند و به مازنداران انتقال یافت و در غیاب رفیق مسئول مازنداران، که به دلایل مشابه به نقاط دیگر انتقال یافته بود، مسئول مازنداران گردید. او بیش از یک سال در این سمت بود و در آن شرایط سخت، تشکیلات حزب را در مازنداران که یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شاخه تشکیلاتی حزب بود، هدایت نمود. رفیق ذولفقار در تابستان ۶۱ پس از اخراج خلیل دبیر اول حزب به مشاورت مرکزی حزب انتخاب شد و در اواخر شهریور توسط پاسداران خمینی در بابل دستگیر شد. او را به شدت شکنجه کردند تا از طریق او سرنخی را به دست آورده و تشکیلات را متلاشی نمایند. اما کاملاً طبیعی بود که رفیقی چون او در مقابل این شکنجه‌ها چون کوه بایستد و لب ننگشاید.

شدت کینه و شکنجه‌های حیوانی به حدی بود که علیرغم بدن ورزیده‌ای که داشت، بیش از دو روز دوام نیاورد و با سربلندی و افتخار زندگی را بدرود گفت. جلدان از ترس مردم از افشای این جنایت خودداری کردند. خانواده رفیق به همه زندان‌های ایران مراجعه کردند ولی همه جا جواب سربالا شنیدند. هیچکس از او سراغی نداشت. تا اینکه پس از ۳ سال یک زندانی سیاسی که هم بندی وی بود پس از آزاد شدن، خبر آورد که خود شاهد آخرین دقایق زندگی رفیق بود و بدین ترتیب این جنایت هولناک برملا گردید. پس از آن خانواده رفیق به زندان مراجعه می‌کنند و معلوم می‌شود که او سه سال پیش مخفیانه در جایی به خاک سپرده‌اند.

یاد او گرامی و راهش پر رهرو باد!

« تاریخ کلیه جوامعی که تا کنون وجود داشته‌اند، جز تاریخ مبارزه طبقاتی نبوده است، به استثنای تاریخ جامعه بدوی. مرد آزاد و برده، اشراف و اعوام، ارباب و سرف، استاد کار و کارگر روزمزد، در یک کلام ستمگر و ستمکش، همواره در تضاد بوده‌اند و به نبردی لاینقطع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه‌ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم می‌گردید، دست زده‌اند. » **مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست**

اتکاء به نیروی خود

یاران، هموطنان عزیز!

به حزب کمک مالی رسانید

حزب کار ایران (توفان) تشکلی است که تنها به نیروی خود و یاری هواداران خویش متکی است. حزب ما اخاذی مالی را از منابع اجنبی ننگ می داند و همیشه نسبت به اخاذی مالی از منابع امپریالیستی و ارتجاعی هشدار داده است. نیروهائی که از امپریالیسم اخاذی می کنند، نمی توانند مدافع منافع مردم ایران باشند این عده در پی کاسبکاری و ایجاد دکان‌های پر منافع برای خویشانند و با تعدادی انگشت شمار از روی عوام فریبی تئوری " استفاده از تضادهای امپریالیستی " را برای توجیه گماشتگی خویش و تأمین حقوق بازنشستگی ساخته‌اند. آنها برای فریب اعضاء صمیمی خویش به این تئوری‌ها احتیاج دارند. حزب کار ایران (توفان) نمی تواند به این ننگ تن در دهد زیرا تمام فعالیت سیاسی وی نقض غرض خواهد بود .

تشدید مبارزه طبقاتی در ایران، طبیعتاً منجر به افزایش فعالیت‌ها و عرصه‌های جدید فعالیت می شود. توانائی حزب کار ایران (توفان) محدود است. مبارزه با رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و عمال مخفی امپریالیستی و صهیونیستی در درون جنبش مردمی، می طلبد که ما به افزایش فعالیت‌ها و تبلیغات خویش در این عرصه بیافزائیم. برای این پیکار به یاری یاران خویش نیاز داریم. هر کمک مالی ولو کوچک می تواند برای ما مفید باشد. از قطره است که دریا پدید می آید. به حزب کار ایران (توفان) به عنوان یک حزب کمونیستی و میهن پرست یاری مالی رسانید. حزب ما فقط به نیروی خود متکی است و روی مساعدت مالی اعضا و هواداران، خوانندگان نشریات توفان و هموطنان میهن دوست حساب می کند و پیشاپیش از همه شما عزیزان متشکر است.

شعبه مالی

حزب کار ایران (توفان)

مهرماه ۱۳۹۰

توفان شماره ۱۳۹ مهر ماه ۱۳۹۰

ارگان مرکزی

حزب کار ایران منتشر شد.

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترتسکیسم و شبه ترتسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

یارهای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

- * علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * جنبه بین‌المللی انقلاب اکتبر - استالین
- * مارکسیسم و مسئله ملی - استالین
- * ترسکیسم، ضدانقلاب در پوشش - م. ج. اولزین
- * سخنرانی و نطق استالین به مناسبت شروع جنگ کبیر میهنی
- * مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس
- * امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین
- * توطئه بزرگ کتاب سوم
- * توطئه بزرگ کتاب چهارم

آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

www.toufan.org

[/http://www.kargareagah.blogspot.com](http://www.kargareagah.blogspot.com)

[/http://kanonezi.blogspot.com](http://kanonezi.blogspot.com)

[/http://rahetoufan67.blogspot.com](http://rahetoufan67.blogspot.com)

از توفان در فیس بوک و توئیتر دیدن کنید.



دست امپریالیستها از خاورمیانه کوتاه باد!